

به ترجیح معنی از آنها بر دیگری و بعد از ترجیح حکم مقتضای آن راجح می شود و  
 استفاق محقق راجح است بر آن علامات دیگر مثلاً هرگاه استفاق بمقتضی  
 اصالت حرفی بوده باشد یا اعتبار آنکه در مبدأ استفاق آن حکم آن حرف  
 موجود است و عدم نظیر مقتضی زیادتی آن حرف بوده باشد یا اعتبار آنکه بر مقدار  
 آن حرف وزن نادر لازم آید و بر مقدار زیادت نه با بر عکس یعنی استفاق مقتضی  
 زیادتی حرفی بوده باشد یا اعتبار مقدار آن حرف در مبدأ استفاق و عدم نظیر  
 مقتضی اصالت آن حرف بوده باشد یا اعتبار آنکه زیادتی آن حرف موجب قرار  
 بوزن نادر بوده باشد و برین دو صورت واجب است حکم مقتضای  
 استفاق چه استفاق ربطی است معنوی میان مشتق و مشتق منه که منفردی  
 از آن نیست بخلاف آن دو علامت دیگر چه گاه است که این حکم بر مقدار  
 زیادتی حرفی یا اصالت خارج است از اوزان کلمات و ب در نظیر  
 سخن می یکن در واقع خارج نیست بلکه نظری دارد و نظیر این سخن  
 بر بنده و بر بن قیاس غلبه زیاده پس ظنی که ازین دو علامت بهم می رسد  
 مانند ظنی نیست که از استفاق حاصل میشود و همچنین در صورت تحقق معارضه  
 میان استفاق و غلبه نظیر استفاق راجح است و حاصل مقتضای آن می شود  
 بد آنکه تقدم استفاق بر آن دو علامت خصوصیتی یا استفاق محقق ندارد  
 بلکه در صورت معارضه استفاق راجح با یکی از آن دو علامت استفاق راجح مقدم

در صورت معارضه اشتقاق واضح یا یکی از آن دو علامت نیز مقدم است  
بیشتر آنکه اشتقاق دیگر موید آن دو علامت بوده باشد چه بر تقدیر تأیید  
آن دو علامت مقدم اند یا جثرا اینکه دو اشتقاق مفروض اینست  
که مساویند در احتمال پس آنکه موید آن دو علامت است راجح خواهد شد  
پس تخصیص به مقدم اشتقاق را با اشتقاق محقق بی صورت است و از جهت  
بعضی از شرح گفته اند که مراد از اشتقاق محقق معنی صلح نیست بلکه مراد  
آن ازین نفی اخراج شبهه اشتقاق است چه اشتقاق در معربات محقق  
و مجزوم به نیست بلکه محض احتمال بعید است پس شامل هر دو قسم اشتقاق  
خواهد بود و مقدم بر هر آن دو علامت دیگر مفهوم میشود و اگر معارضه منع  
شود میان دو اشتقاق واضح یعنی یکی مفصلی اصالت و حرفی و دیگری مفصلی  
زیادتی آن بوده باشد در بصورت اگر احدی موید یکی دارند از آن دو علامت  
دیگر آن مقدم است و الا حکم مقبضای هر یک جایز است و اگر معارضه آن دو  
علامت واقع شود در بصورت نیز اگر احدی موید یکی دارند از اشتقاق عمل  
بمقتضای آن می شود و الا عدم نظیر مقدم است بر غلبه زیاده بد آنکه شیخ رضی  
ز خود فرموده در تفضیل این مقام که در رسم اشتقاقی توده باشد آن اشتقاق  
بامعصر است در یکی و احتمال اشتقاقی دیگر نیست بلکه احتمال اشتقاق الکلیه از جهت  
چند مرید و در صورت اولی یعنی وحدت اشتقاق یا ظاهر است باعتبار ظهور

مناسب است میان الکلیه و ان مبدء اشتقاق با بختی است باعتبار مختار مناسب  
 است و در صورت دوم یعنی تعدد استقاقات با جمع ان استقاقات ظاهر نیز محکم  
 در مناسب است به حکم بخت با جمع اینها ظاهر اند و بعضی بختی پس اگر استقاقات  
 منحصر در یکی و ان ظاهر نیز باشد البته حکم بمقتضای ان می شود و اگر بقدر مختار  
 ان استقاق ظاهر نبوده باشد اگر معارضه میان ان و عدم نظیر و غلبه زیاده  
 هر دو بوده باشد در این صورت خلاف است که با حکم با صالت حرف میشود  
 باعتبار آنکه اصل در حرف کلمه اصالت است ما بمقتضای این استقاق حقیقی  
 اگر مقتضی زیادتى معرفی بوده باشد و اگر معارضه میان این استقاق و غلبه  
 زیاده با عدم نظیر واقع باشد در این صورت نیز محل خلاف است تقدم این  
 بین استقاق بان معارضه و اگر استقاق منحصر در یکی نباشد بلکه احتمال  
 استقاقات متعدد بوده باشد پس اگر همه ظاهر اند در این صورت اولی ترجیح  
 ظاهر است بر حقیقی و بر غلبه زیاده و عدم نظیر نیز بر بقدر معارضه آنها و اگر همه  
 حقیقی باشند و معارضه از غلبه زیاده و عدم نظیر داشته باشند در این صورت  
 نیز خلاف است که با حکم بمقتضای یکی از ان ما و اگر بعضی از آنها حقیقی بوده  
 باشند مجرم در حکم بمقتضای غیر حقیقی راجع است و در تقدیر مختار جمیع استقاقات  
 اگر معارضه از ان دو علامت نداشته باشند در این صورت بر خلاف حکم مقتضای  
 این استقاقات می شود بعضی که مذکور شد یعنی با بختی در تقدم بر کدام که خواهیم

بر تقدیرش وی جمیع درخفا و لزوم تقدم غير الحق بر لغزری که بعضی افعال بوده باشد  
 و اگر اشتقاق اصلا در کلمه معنی نبوده باشد فواحد و نه نفسی و نه واحد  
 و نه متحد درین صورت ملاحظه میکنم اگر غلبه زیاده یا عدم نظیر مقتضی رسالت  
 زیادتی حرفی بوده باشد در بنصورت حکم باصالت حرف میکنم بنابر اصل است  
 و اگر معارضه میان غلبه زیاده و عدم نظر بوده باشد حکم مقتضای غلبه زیاده  
 میکنم مثلاً هرگاه غلبه زیاده معنی زیادتی حرفی بوده باشد لکن بر لغزری رسالت  
 استخروف وزن کلمه نادر باشد و بر تقدیر حکم باصالت الحرف وزن شائع  
 در بنصورت مقتضای کلمه زیاده است مقدم میدارم و میگویم که انحراف غالب  
 از زیاده است درین کلمه زیاده است جهت الحاق این کلمه باین وزن شائع  
 پس ترجیح مصر عدم نظیر بر این غلبه زیاده چنانکه بعد ازین خواهد آمد بر طریقت  
 و آنچه مذکور شد از تقدم غلبه زیاده بر عدم نظیر در صورتیست که غالب زیاده  
 یک حرف بوده باشد و اگر متحد بوده باشد حکم ان بعد ازین تفصیل  
 دانسته خواهد شد یعنی و این تفصیلی که از شرح رضی رضا حکایت شد  
 اگرچه در بعضی از حقوق مخالف است با آنچه بیان نمودم لکن تفصیل ما  
 موافق کلام مصر و بعضی از شرح است قلل الله حکم بلا یثبه عرشه  
 و تامل و شتمالی و نیک و در عرش و قرین و یکن و خطاط و الکامر  
 و قاص و یهراس و زرق و قناس و قرناس و ترنوت یعنی از جمله در

لازم آمد

و شاکل

تعارض

تعارض علامات و امارات اصالت و زیادت استعاق محقق راجع است  
 و در صورت محقق مطلق استعاق بهتالی بی معارضه این دو علامت دیگر حکم  
 بمقتضای این میشود حکم شده بلاشک بود که اول عینش بفتح عین  
 بی نقطه و سکون نون و فتح سین بی نقطه که بمعنی شتر نذر است و نام متبته موضع  
 نیز چه نون در آن زاید است بدلیل استعاق او از عسلان که بمعنی سرعت است  
 و چون این نون در معنی او استعاق آن نیست معلوم میشود که در استعاق زاید است  
 هر چند که این حکم موجب انحرار بوزن نادر است که آن قبیل است بفتح کاف و سکون  
 نون و فتح عین و بوشنده مانند که این مثال استعاق محقق نمیتواند بود بلکه ظاهر است  
 که از قبیل استعاق راجع بوده باشد چه احتمال دارد که نون اصلی و لام زاید بود  
 باشد با بقدر استعاق آن از عین نونی در میان عین و سین که بمعنی شتر  
 قولست چون زیدل از زید اگر چه احتمال اوج است با بقدر شدت تناسب  
 میان عین و عسلان و از جهت سبب و جهت گفته اند که این مثال از قسم استعاق  
 راجع است و این نیز موید اینست که مراد معنی از محقق در عبارت سابقه معنی لغوی  
 بوده باشد نه معنی اصطلاحی دوم و سیم شاکل بفتح شین نقطه دار و سکون ذ  
 و فتح میم و لام و شمال بمقدم میم ساکنه بر نموده مفتوحه که بر دو معنی شاکل بفتح  
 شین و میم و الف ساکنه اند و آن نام مادی است که از جهت قطب شمالی  
 و زود بزمه درین دو مثال زاید است بدلیل استعاق آنها از شمال بفتح شین و سکون ذ



که شملت الیوم هرگاه باد از جانب شمال بوزد و اول موازن فعال  
 است بکون همزه در میان فا و عین و ثانی موازن فعال است  
 بعین ساکنه در میان فا و همزه منقوصه و این دو وزن از وزن کلان  
 عرب نیست پس هر چند عدم نظیر مقتضی اصالت همزه است چه بر وزن  
 اصالت موازن فعلی خواهند بود و این وزن شایع است لیکن حمل  
 نیمقضایی استفاق محقق شده چهارم تبدل مکبر نون و ضم دال  
 و سکون همزه متوسط میان آنها و لام که آنها نام کالوس است  
 و نفع نون نیز آمده که همزه درین اسم چهارم زاید است بدلیل استفاق  
 آن از نون که بمعنی را بودن است و درین مثال نیز معارضه واقع  
 است میان استفاق و علامت بیوم چه مقتضای آن علامت  
 اصالت همزه است باعتبار آنکه از زاید همزه درین وضع نادر است  
 پنجم عین بر وزن جعفر که بمعنی مرتعش است چون مبدأ استفاق  
 آن یعنی ریشه نون نیست معلوم میشود که این نون زاید است  
 و بر وزن فعلی است هر چند که این وزن نیامده ششم فرسین  
 بکسر فا و سکون فاعلی نقطه و کسر سین و نون که نام سر کف است  
 ششم است که مبدأ استفاقش یعنی فرسین که بمعنی کوبیدن است  
 چون نون نیست معلوم میشود که در آن زاید است بآنکه وزن معین

فا و سکون

فاء سکون عین و کسر لام و نون نیاید بهضم بلعن یعنی با یک نقطه و عین  
 با نقطه و سکون لام که بمعنی بلع است چه نون در آن زاید و بر وزن فعلن  
 است با آنکه این وزن نیاید با اعتبار آنکه در مبدأ استعفا فتن نون نیست  
 سیم خطا لفظ بضم حادی نقطه و فتح طادی نقطه و الفی بعد از آن و بمره کسره  
 بعد از الف و پیش از طادی نقطه که بمعنی صغیر است چه بمره در آن و بر وزن  
 فعا ثیل است هر چند که این وزن نیاید بدلیل ماخذش که خطا است چه  
 در آن بمره نیست و وجه تشبیه صغیر باین اسم است که مرتبه اول است از بزرگ  
 عظیم نهم دلا مص بضم دال بی نقطه و کسریم که بمعنی رزه در خشنده است که  
 بیم در آن زاید بدلیل آنکه در ماخذش یعنی دلتش انحراف نیست و بر وزن  
 فعا ل است بمعنی میان الف و لام با آنکه این وزن نیاید و میگویند  
 دلتش در رزه نرم و در خشنده شود و هم قارص بضم قاف و فتح  
 یم و کسر اوی بی نقطه بعد از الف و صاد بی نقطه که بمعنی قارص است بمعنی شبر  
 ترش شده چه بیم در آن زاید بدلیل ماخذش که فرض است و این اسم بر وزن  
 فعا عل است باز دیا و بیم و الف اگر چه این وزن نیاید باز بیم بر ما کسر با و  
 سکون را بی نقطه و سین بی نقطه بعد از بیم و الف که نام شش است چه بیم  
 در آن کسر زاید است بدلیل ماخذش که بر سست است بضم ها و را و ی و ا و  
 فعا ل است که با و از دیا و بیم و الف میان عین ساکنه و لام دوا و دم

بعضی صزار بی نقطه دارد سکون را بی نقطه و ضم فاف که معنی ازرق است چه میم  
 و ران زاید است بدلیل ماخذش یعنی زرقه و ان بروزن فعل است ستر و کلم  
 فغاس کبر فاف و سکون نون و فتح عین بی نقطه و الف و سین بی نقطه  
 که بمعنی ستر بزرگ و نون و ران زاید و بروزن فعال است بدلیل ماخذش  
 بعضی میگویند معش البع در وقتی که سر و گردن را بگرداند بطرف پشت خود چنان  
 فراس کبر فاف و سکون را بی نقطه و الفی در میان نون و سین بی نقطه  
 و ان شیریت که گردش بسیار فرجه بوده باشد و نون و ران زاید است  
 بدلیل ماخذش یعنی فرس بفتح فاف و سکون را و بروزن فعال است  
 کبر فاف و سکون عین و الفی میان نون و لام برخیزد که این وزن بنام  
 میگویند فرس الاسه فلان را در وقتی که انرا از زمین ببرد یا بزدیم تر نموت بفتح  
 تاء و دو نقطه از بالا و سکون را بی نقطه و فتح نون و ضم میم و او ساکن و  
 تاء و دو نقطه از بالا که او از گمان است که در وقت کشیدن و ران بر می آید  
 که تاء اول و آخر و او بر سر و ران زاید اند و بروزن تفعول است چند  
 که این وزن بنامه بدلیل استفاق او از ترنم و ان ماخوذ است از ترنم و  
 حاصل آنکه درین اشک معارضه واقع شده میان استفاق و علامت میم  
 و ترجیح جانب استفاق داده و گفته اند که این کسما و ثلاثی الاصل میگویند  
 همانند که این اشک سواد اول از قبل استفاق محققند و در اول مذکور شد که

مبتل



قبل استفاق و ارفع است و كان النداء افعلا و متعد فاعلا لمجي مقدم  
و لم يعد مبتدئ و متعد و متعدي بوضوح شدة و در اصل فعال لمجي متعدي  
مجرى و صهبار فاعلا و لمجي متعدي و صهبار فاعلا لمجي متعدي و صهبار فاعلا  
لمجي مجرأ و مفعول فاعلي بضمهم متعدي فاعله بضمهم مبتدئ و مفعوله فاعله  
من فاعله عيش الاء و الوقت ساعه من اقرض و اول فعل لمجي اكا و لي  
والاول البصير ان من اول كلام من ذال قبل العكس و الفعل افعلا من محل  
المبتدئ و افعولان افعلا لمجي و افعولان مفعولان و افعولان افعولان من المفعول  
و صيغته فاعلا من مفعول و عطف على فاعلي من الفاعل فاعلا كان مفعول است  
بمعنى فاعله و در جا كه گفت فاعله است حكم بلا مشيه عطف معني و از محبت كه  
استفاق محقق مقدم است بران دو علامات ديگر سائرده اكم را بر آورد  
مخصوص گرفته اند معضل كه عتوب دانسته ميشود با اعتبار عايد استفاق  
محقق بالان و علامات معضی او زين و كنند اول النداء و بفتح بزه  
و لام و سكون نون و فتح ذال اول كه معني شريد النصوص است چه انرا  
موزن افعول گرفته اند معضی بزه و قاء و سكون نون بر مادي بزه و نون  
با اعتبار استفاق بر او كه كه معني خصوص است با انكه اين وزن نادرك است  
يك عجم بطبر معضی است كه مستحق از الاء بفتح بزه و لام و ذال محقق كه ان  
معني خصوص است و بر وزن افعول بوده باشد بر مادي نون و يك و ال

این قدر شایع است و ترجیح باین استفاق بر عدم نظیر شده و گویند  
 غایب که تو که این مثال درین مقام مناسب نیست چه نه استفاق هم  
 و انحصار استفاق محقق نموده بود و این مثال از قبیل استفاق و از  
 است چنانکه مذکور شد که محتمل است استفاق از لد و الد و در دو مثال  
 مساوی و نسخ و غیره نیز تصریح نموده باینکه این از قبیل استفاق و الفج است  
 و بر تقدیر حمل محقق بر معنی لغوی نه اصطلاحی چنانکه بعضی گفته اند یا نقصی دارند  
 استفاق واضح در صورتی مقدمت بر این دو علامت دیگر که استفاق واضح  
 دیگر می باشد آنها نبوده باشد و در اینجا عدم نظیر مویدی از احد استفاقین  
 و در دل پس ترجیح استفاق واضح تنها بر استفاق با عدم نظیر بصورت است  
 چنانکه پیش ازین دانسته شد دوم بعد بفتح و معین و دال شده و گرام  
 معنی است و در اصل معنی بوده ضمه دال اول یا قبل متقل شده و بعد  
 دال در دال ثانی مدغم شده که آن سوزن معل است بشده دال باشد  
 نیم و یک دال یا ای که این وزن نیامده نه سوزن مضفل است  
 بهیچ وجه که این وزن شایع است و دلیل بر این معنی است که استفاق است  
 چون مقصود اصلی است نزدیک سوزن تضفل است چون تخرج ده  
 سوزن مضفل چه این وزن نیامده و اول شایع است و در مقام  
 میم در متعد که ما خود است از معد اصلی باشد باید که در ما خود  
 نیز اصلی

بیر اصلی بوده باشد و چون در مقام آخر آبی دارد باین روش که اصله  
 بیم در متحد سلم نیست و آنچه میگفتند که بر تقدیر زیادتی بیم لازم می آید که بر اول  
 منفعل بوده باشد و این وزن نیاید مگر آنکه لازم که این وزن نیاید باشد  
 بلکه این وزن شایع است چون ممکن و درج و تمندل که اینها برین وزن اند  
 بدلیل استفاق آنها از سکون و درج و بدل پس چه میشود که بیم در معتد ظاهر  
 و آن بر وزن منفعل بوده باشد پس ثابت ثابت نمی شود اصالت بیم درج  
 نیز هر جواب گفته که این کلیات شاذند و قیاس بر آنها هم امکان جایز نیست  
 و چون معتد در میتوان بر وزنی گرفت که شایع بوده باشد و آن منفعل است  
 باصالت بیم جایز نیست قیاس آن بر نهاد حکم بر ادواتی بیم و کسر هم در جل بیم هم  
 و سکون را ادواتی نقطه و فتح هم و آن جایز است شتمل بر ادوات مختلفه و آنرا  
 می توان فعال سمرده اند باصالت بیم و زیادتی لام بلکه غلبه زیاده مضفی است  
 که بر وزن مفاعل بوده باشد بر ادواتی بیم و اصالت لام چه از و یا و هم در اول  
 کلمه هرگاه بعد از آن سه حرف اصلی بوده باشد غالب شایع است نه است  
 آنکه اصالت بیم و وزن اول ترجیح یافته بقرینه اشده استفاق آن چون در جل  
 بیم هم اول و فتح میثانی و فتح را و فتح هم که بعضی در جل است و باین از یک اصل  
 هستند چون بیم نالی در محل اصلی و آن بر وزن مفعول است و بر وزن منفعل  
 که زیادتی بر دویم بدلیل اینکه این وزن نیاید پس در هم جل و در جل پس باید بیم تر

زیاده

یصلی بوده باشد چهارم ضعیف فاع و نقطه دار و سکون و وقع باید و نقطه از زیر  
 و بجزه بر وزن جعفر و ان ربت کو یک شبان که بر کمر حایض نشود و از بجهت  
 اسم ناییده شده که در معنی شبیه مرد است و ضعیف و ما خود است از مضاعفات  
 یعنی شبیهت و این اسم را سبوی و جمهور سوزن فعلا بر وزن صفر نکرده اند  
 و حکم برای بی بجزه در ان نموده اند نه باینکه این وزن نیانده و بجزه نیز در غیر اول  
 کلمه غالباً اصلی میباشد بدلیل اشتقاق ان چون ضعیف و محمد و بر وزن  
 هر که چه نبرد و از یک اصل ما خود اند و بجزه چون در محدود البته زاید است  
 بدلیل آنکه بجزه صرف استعمال شده و علتی که در حقیقت منع صرف ان بجزه  
 الف محذوف است و این در صورتیست که بجزه زاید باشد و اگر بجزه در  
 باشد الف محذوف نخواهد بود و منع صرف بلا علت میباشد پس در ضعیف  
 و بر وزن جعفر نیز باید قابل باشد بر مادی بجزه پس اگر چه عدم نظیر و غلبه  
 زیاده هر دو مصطفی اصالت بجزه اند و زیادتی با تا آنکه بن بزم بر وزن  
 فعل بوده باشد بر مادی یا میان عین و لام لیکن چون اشتقاق  
 مصطفی حکم مقتضای ان نموده اند و از ان سوزن فعلا  
 شمرده اند و بصالت یا در زیاده بجزه پنجم فیت ان کفج فاع و سکون با  
 و نقطه از زیر و الفی در میان و دو تون که مرد خوش ریش و گوشت و  
 سلب و در ک بر این گفته اند و ان را سوزن حقیقی گویند و کلمه

شماخ

یاد الفی

باقی میان عین و لام گرفته اند زیادتى با و اصالت نون نه بر وزن فعلان بالف  
 و نون نزدیکتر بعد از لام الف و اصالت با با اینکه غلبه زیاده مبعوضی مکرر است  
 چه الف و نون نزدیکتر و در اکثر کلمات غالباً زیاده میشود علت آن حکم رعایت  
 اشک استفاق دوست چه بین بعضی فایده معنی آمده و اتفاقاً هر دو نون در آن  
 اصلند ششم جبر البض بضم جیم و بعضی در میان را بی نقطه و بای و دو نقطه از زیر  
 وضاد نقطه دارد که معنی شکم بزرگ است و این اسم مضافی استفاق بر وزن یک  
 است زیادتى بهره بر خیزد که این وزن نیلیده و بهره اش اصلیه و موازن معقل  
 بدو لام نیست اگر چه این وزن شایع است شکل آنکه جراض مکرریم و سکون را یعنی  
 آمده و دو او در جو و اصل چون زیاده و در دست اصول آن مخفی در جیم و او وضاد است  
 در جبر البض نیز چنین بوده باشد زیادتى بهره بضم مغوی یکسریم و سکون عین و فتح  
 را و نقطه دارد و الف مقصوره و این مضافی استفاق موازن فعلار است  
 چه اصالت بیم و زیادتى الف مقصوره با با که غلبه زیاده مبعوضی است که بر وزن مفعول  
 بوده باشد زیادتى هم و اصالت الف مقصوره چه همی که در اول کلمه و بعد از آن است  
 اصلی بوده باشد غالباً زیاده است لیکن چون مخربیم و سکون عین همان معنی  
 آمده و درین بیم حرف اصلی است البته اتفاقاً پس باید که در آن نیز چنین بوده  
 باشد ششم سینه فتح یسین لی نقطه و سکون نون و فتح با و یک نقطه و دو و  
 و نقطه که معنی قدری از رانست و از مضافی استفاق موازن فعلان



گرفته اند باصالت نون و زیادتی هر دو با اینکه این وزن نادر است و  
 بر وزن فعلته نادر است و بر وزن فعلته نیست بر زیادتی نون و اصالت  
 تا و اول با اینکه این وزن شیاع است بدلیل اینکه سبب بهج سین سکون  
 نون و با و یک نقطه بهمان معنی آمده و نون در آن البته اصلی است اتفاقا  
 و پوشیده نماید که این مثال از اشتقاق محقق نیست بلکه از قلی اشتقاق  
 واقع است چه چنانکه محتمل است که مشتق از سبب بوده باشد باصالت  
 نون و زیادتی تا یا محتمل است اشتقاقش از سبب بهج سین و  
 سکون یا موجوده و تا و دو نقطه از بالا چه این نیز بهمان معنی آمده چنانکه  
 میگویند بعضی سبب من الله و سبقت به و سبب من الله و سبقت به و این و  
 دو احتمال بر دو سبب و پس ترجیح اصالت نون و زیادتی تا و اول  
 بر عکس آن به صورت است چه مذکور شد که در اشتقاق واضح غیر هم  
 در عمل بعضیای هر یک از آن احتمالیین بلکه میتوان گفت که در اینجا  
 اولی ترجیح است چه دانسته شد که در اشتقاق واضح هرگاه احد احتمالیین  
 مویدی داشته باشد از عدم نظیر یا غلبه زیاده آن مقدم است و درین  
 مثال بعد نظیر موید عکس است پس آن ترجیح اولی خواهد بود و پنجم بله  
 بضم با و یک نقطه و لام و سکون با و کسر نون و فتح با و دو نقطه از بالا  
 بعضی بحث عیش است و آن بجز اشتقاق موازن فعلیه است که زیادتی کم

بزایدتی نون و بروزن قعنه است بسکون لام اول کسر هاء ثانیة باعتبار اصله  
 نون نیست تا آنکه اصلش رباعی بوده باشد یا آنکه وزن اول نادر و ناشایع است  
 بدلیل اشتقاق آن چه ابله بفتح هزه و سکون بافتح لام و یا بفتح عینش و یا بفتح  
 بدون نون و یا نیز در مثال نکره زاید است بدلیل مذکور و باعتبار غلبه زاید چه  
 یا درین محل غالباً زاید است هم عرقه کسره عین بی نقطه و فتح زاید بی نقطه و سکون صاد  
 نقطه دار و فتح نون و تکرار نقطه از بالا و آن شش بر یکونند که بهینا رود از شش و آن  
 حکم اشتقاق موازن فعله است بزایدتی نون نون بروزن فعله بسکون لام  
 اول یا آنکه اول نادر و این شایع است بدلیل آنکه در ماضی و مضارع یعنی افعال که  
 بمعنی بعضی راه رفتن است نون نیست و اگر این اشتقاق نبی بود میتوانست  
 قائل شد باصالت نون تا آنکه کلمه رباعی و موازن قمر بوده باشد بالجاق تاء  
 نایست یا در هسم اول به فتح هزه و فتح و او منته و لام و آن مضمای اشتقاق  
 موازن افضل است بزایدتی هزه و اصالت بر و و او که در یک کلمه شش شده اند  
 و بروزن ضم فاعل نیست باصالت و زایدتی و او یا آنکه غلبه زاید و مقتضی است  
 که برین وزن باشد چه غالباً و لوی که حرف ثانی کلمه و بعد از هزه بوده باشد  
 زاید است و دلیل بروزن اول اشتقاق اوست چه بفتح یا بیفتش این اولی  
 بروزن فاعلی بضم فا و سکون عین و فتح لام و لغت معقوره و جمعش اول بروزن  
 فعلی بضم فا و فتح عین آمده مانند لکر و کبری و کزیر و موازن فعلی بسکون و یا بفتح

مونث آن اولی و بعضی بر وزن فاعله و فاعل بوده باشد مانند  
 جوهر و خنجره و جواهر و بر کز او این و اول بوده باشند بدینکه در حروف اصول  
 اول بیاض قول اول غلات واقع شده بعضی گفته اند که اینها دو و اول است  
 و آخر و این و دیگری محسوم شده و بعضی گفته اند که اینها و او و همزه لام است  
 و در اصل اول بوده همزه عین فعل تنقیب بر او با و او عین الفعل مدغم شده  
 و بعضی گفته اند که اینها همزه و او و لام است و در اصل اول بوده که فاعل الفعل  
 است تنقیب بر او و عین الفعل مدغم شده و چون انقلاب همزه بر او می افتد  
 قیاس است بم قول اول را ترجیح داده و صریح نموده و در هر یک الفعل کسره همزه  
 و سکون نون و کسرات و سکون حایلی نقطه که معنی بری است که پیش از  
 غایت لاغری باستخوان چسبیده باشد و آن موازن الفعل است زیرا داتی همزه  
 همزه و انون با اینکه این وزن نادر است و موازن فعل کل بمسند است  
 با اینکه این وزن شایع است چون قرطع و جردل بدلیل استفاق و  
 از محل فتح قاف و سکون حاکه معنی خشکیدار است و در آن همزه و نون  
 سبزه و افعوان بفتح همزه و سکون فاعل عین بی نقطه و او و لغت و لونا  
 نزدیکتر که نام افغی تر است و آن بمقتضای استفاق موازن فعل است  
 زیرا داتی همزه و اصالت و او بر وزن فعلون است باصالت همزه و نون  
 و او و این و وزن اگر چه در دست افتد و ندادنی همزه و او و این که محل

غالب است لیکن مقتضای اشتقاق ادراج است چه ماخذش که نفوذ است  
 بهره نیست و دو اوست چهارم و پنجم و ششم و هفتم و سکون ضاد نقطه دار  
 و کسره جایی نقطه و بار دو نقطه از زیر و لغت و نون زاید تان که نام علمی است  
 و آن موازن افعل است بر مادی بهره و اصالت یا بدلیل اشتقاق و آن از  
 ضمی و بروزن فعیان نیست باصالت بهره فریادنی یا با آنکه یا بعد از سه حرف  
 اصیلی غایب نهاده است با نزدیم تحقیق بیع ضاد نقطه دار و سکون فعیان  
 و فتح فا و کسرات و سکون یا دو نقطه از زیر و قاف که بعضی و اسیمه و هادیه  
 غلبه است و آن موازن فعیل است بر مادی نون یا آنکه این وزن با آنکه  
 این وزن نادر است و قبله زیاده نیز مقتضی اصالت این نون است چه  
 نون ساکنی که حرف ثانی کلمه بوده باشد غالباً اصلی است زاید پس عدم  
 نظیر و غلبه زیاده بر دو مقتضی اصالت نون و موازنه آن است پس تحلیل  
 به دو لام بعد از همین چه این وزن شایع تر است چون سبیل و جر مثل ایشان  
 اینها لیکن چون در مثل اشتقاق الل مانند خلق که بعضی اضطرب است  
 و حفظان نون نیست و در اینجا نیز باید چنین نوده باشد شایع غفرنی لغت  
 بی نقطه و فا و سکون را بی نقطه و فتح نون و لغت مقصوده که نام شیرین است  
 که خاکب مال کند شکار خود را و آن حکم اشتقاق موازن فعیل است بر مادی  
 نون یا آنکه این وزن نادر است بر وزن فعیل باصالت الل یا آنکه این وزن

شایع است بدلیل اشتقاق استقامت از غفر بفتح عین و فا که نام خاک است  
 و چون مصر فارغ شد از بیان تعارض میان استقامت و عدم نظیر یا غلبه یاوه  
 و از محقق ترجمه اشتقاق بران دو علامت بیان مینماید صورت وقوع معارضه  
 را در میان استقامات و ترجمه بعضی از آنها را بر بعضی و چون معلوم است  
 بالبدیهه استقامتی دیگر بوده باشد آن استقامت محقق نمی شود و از جهت  
 متعارض آن نشد و در اشتقاق واضح در این معارضه ممکن است چه تواند  
 بود که احتمالات متعدده در اشتقاق کلمه متحقق باشد که مقتضای هر یک از آنها  
 منافی مقتضای دیگری نبوده باشد پس مصنف اولایان مینماید صورت  
 وقوع معارضه را در میان استقامات واضح باین قول که فان ربح  
 یعنی اشتقاقین و همچنین کائلی و اولوق چیست قبل غیر از مروط و ادم  
 مروط و موطی و کائلی و اولوق جازا اسلامان و کسان و حارقیان چیست  
 صورت و متع یعنی اگر در کلمه احتمال دو اشتقاق واضح شود و بحیثی که هر  
 یک از این جهت راجع نبوده باشند و مقتضای هر یک از آنها منافی مقتضای  
 دیگری باشد مثلا احدی مقتضی زیادتی حریفی یا وزنی نبوده باشند و دیگری  
 مقتضای اصالت الحرف و وزنی دیگر نبوده باشند و بصورت چنان است  
 حکم مقتضای هر یک از اینها تفاوتی و از جهت وجه ترجمه نماید که از اینهاست  
 بعد از نظیر یا غلبه یاوه چنانکه سابقا شاعر یا معنی شد و مضمون چنانکه  
 این مطلب



این مطلب چهار مثال بیاورد نموده اول از طی بمعنیه و سکون در ایلی نقطه  
 و فتح ظاریلی نقطه و الف مقصوره که نام درختی که در ضایحی روئیده میشود که  
 برکت آنرا ستران میگویند و دباغت پوست باین میکنند چه احتمال دارد  
 که همزه اصلی و الف مقصوره زاید بوده باشد جهت الحاق بحض و موازن فعلی  
 خواهد بود و در تغییرت بدلیل آنکه اسم فاعل ان از طرف وزن ضارب  
 و اسم مفعول ان مازوط بر وزن مضروب با همزه آمده و میگویند بغیر از آنکه  
 و جلد مازوط بر وزن مضروب یعنی شتیه است خورنده کر طی و پوستی است  
 و دباغت یافته بر از طی و چون همزه درین دو مشتق اصلی و فاعل و مفعول  
 است ظاهر آنست که در از طی نیز چنین بوده باشد و احتمال دارد که  
 همزه زائده و الف اصلی موازن افعول بوده باشد بدلیل آنکه اسم فاعل  
 ان را از مثال قاض و اسم مفعول اش بر طی مثال قاض و اسم  
 مفعول اش بر طی مثال مقضی آمده چنانکه گفته اند بغیر از این که  
 و چون همزه درین دو مثال نیست و از او فاعل و مفعول است ممکن است  
 که در از طی نیز چنین بوده باشد پس الف در از طی منقلب از با خواهد بود  
 و لام الف و ان بر وزن افعول است و این دو احتمال مساویند چنانچه  
 بمعنیه مریخی نیست و دلم اولی بمعنیه همزه و سکون و او و فتح لام و فاعل  
 که بمعنی جئون است چه درین نیز محتمل است که موازن فعلی بوده باشد

باجاست بهره و زیادتی و او چه اسم مفعول از آن با بهره آمده چون ملوک  
 بر وزن بخون یعنی آن و محتمل است موافق آن با فعال بنابر زیادتی بهره  
 و اصالت و او چه اسم مفعول از آن بدون بهره بلکه یا و از نیز آمده و چون  
 ملوک و مح یک ازین دو احتمال محالی ندارند اسم و چهارم حقا حاکم  
 بمعنای حاکم نقطه و شش شده بی نقطه و الف و نون که نام مخفی است  
 و قیاس بفتح قاف و بار یک نقطه شده الف و نون که نام جانور است از عشر  
 الاصل چه این دو مثال احتمال دارد که موازن فعلی بوده باشند باجاست  
 نون و زیادتی یک سین و یک یا باعتبار اشتقاق اول از حسن  
 که معنی شکوشت و اشتقاق ثانی از قبض بمعنای قاف که معنی مسافرت است  
 در دیارین و موید این احتمال آنکه این دو کلمه منفرد آمده اند در  
 کلام معنی از مضاعفات و دلیل اصالت نون است چه اگر آید بوده  
 باشد غیر منفرد چون بود جعلت علیک و الف و نون زیادتین و محتمل  
 دارند که موازن فعلی بوده باشند باجاست هر دو سین در اول  
 و هر دو یا در ثانی و زیادتی نون در هر دو باعتبار اشتقاق اول از حسن  
 یکسر جا و نشاید شبیه که معنی ادراک است اشتقاق ثانی از قبض بفتح قاف  
 و دو بار یک نقطه که معنی لاغولیت و موید این احتمال آنکه این دو کلمه غیر  
 منفرد نیز مستعمل شده اند در کلام بعضی از مضاعفات و عدم انصراف آنها

زیادتی نون است چه اگر نون اصلی بوده باشد بغير از عینیت عملت دیگر  
 از فعل منع صرف نخواهند بود پس بر دو سبب و بر دو باب اصلی خواهند بود  
 و بعد از آن بیان میکنند هم حکم صورت و قیوع معارضه را و بیان اشتقاق  
 راجع دیگر راجع باین قول که اولاً راجع کلمات قبل مفعول من ای  
 نکته این بیان فعل من لک و ابو عبد مفعول من و نسبت ای حلیت  
 و مکتوبات فعلی من ماس و ان من فعلان من اولی و قبل افعال  
 من لشی و الی من و مکتوبات فعلوت من الضارب عند منبویه کانه الاول  
 و قال فی سبوت فلول و قبل من البسر و قال فی بنیالیه فلول لک و قبل  
 من البتل للضمار لک البقصر و تری قبل من البسر و قبل من السراة و موشه  
 قبل من مان بون و قبل من الاولان لانهما نقل و قبل الفردن ای این یعنی اگر  
 این دو احتمال اشتقاق مساوی نباشد بکلی اندوخته رحمان که بعضی از آنها  
 در قبل تفصیل آمده درسته خواهد شد در بیفوت و اکثر قایل شده اند بتبریح  
 راجع و بعضی درین قسم نیز قایل بجهت معضای بر یک شده اند و اینست خلاصه  
 شرح جابردی درین عبارت هم و نوشته اند که این خلاف در صورت  
 که رحمان بعضی از این احتمالات از راه تأیید بعدم نظیر یا عقیده داده بوده  
 باشد بلکه از جهات دیگر بوده باشد و الا ظاهر است که این خلاف راجع مقدم  
 بوده باشد و شرح رضی رفو در شرح مقام گفته که مراد مع ازین کلام است که اگر

در حکم اشتقاق واضح نبوده باشد بلکه اشتقاق غیر واضح بوده باشد چون  
تبتاتمه و ترنوبت و ششرون باینکه در اشتقاق واضح نبوده باشد لیکن احصای  
او واضح از دیگر می باشد اکثر درین دو صورت ترجیح اشتقاق است و در صورت  
اولی بعضی ترجیح داده اند علیهم بنایده و عدم نظیر این اشتقاق بعد  
در حال معارضه و بعضی عکس گفته اند و اگر هیچ یک از اینها معارضه درین  
اشتقاق نبوده باشد درین وقت بطریق اولی ان اشتقاق معتبر  
نخواهد بود در صورت ثابته اکثر ترجیح اوضح است و بعضی تجویز عملی کرده  
بود و نموده اند انتهی و در همه جهته البتة این مطلب بحث شال ابرار  
نموده اول ملاک بفتح میم و سکون لام و بجزه متوجه و کاف که در  
اصل ملاک است بدلیل جمع ملاک بر ملاک و ملاک و این اسم خمال  
اشتقاق از اولی بفتح میم و سکون لام و و فوج کاف و ملاک معنی  
رسالت است دارد و احتمال دارد از مشتق از کاف بفتح لام و سکون میم  
که بعضی از سال است بوده باشد درین دو احتمال میم زاید بجزه اصلی  
است و احتمال دارد که مشتق بوده باشد از ملاک بفتح میم و سکون لام  
باصلت میم و زاید می بجزه و هر یک ازین دو احتمال جمعی قائل شده  
اند کسبای گفته که مشتق از اولی و ملاک معنی است بفتح میم  
برضا و در اصل ملاک بوده ثبیب قلب مکانی یعنی مقدم عین العقل  
بر فاعل

بر خلاف گفته شده و مرجع این استفاق آنکه در این معنی رسالت معتبر  
 چنانکه گفته جماعی الملائکه رسالت با جمعی است و چون این استفاق  
 مستعمل بر خلاف ظاهر می است که آن قلب مکانی است الی عهد و جمعی  
 دیگران را مستحق از لاک و بر وزن مفعول مقدم فکر گفته اند و این وجه را هم  
 بجهت شمرده و از و منقول است که در بیان بعد گفته که لاک معنی ارسال است  
 و بر تقدیر استفاق از آن ملاک معنی در سل یکسین خواهد بود و ملک  
 لاسون است نه مرسل و این وجه صبیح است چه بر تقدیر این استفاق ملک  
 که لاک اسم مکان بوده باشد یعنی موضع رسالت نه اسم فاعل امیر صفا  
 می بوده باشد از باب تشبیه مفعول معبر و از این جهت خارج ردی گفته  
 که حق اینست که اگر لاک معنی ارسال ثابت شد استفاق لاک از آن  
 بهتر است از آن دو استفاق دیگر چه حضور قلب مکانی و عدم نظیر لازم  
 نمی آید بخلاف استفاق آن از الوله لاک که مستعمل برین دو معنی است  
 و این کسان را عقیده آنکه ملاک مستحق است از ملک موازن احتمال  
 است و این احتمال بسیار بعید است از دو جهت یکی عدم تناسب  
 میان این اسم و آن ماحذ و دیگری عدم نظیر چه وزن فعال نادر است  
 و دوم موسسه نفهم هم و سکون و او که معنی اسره ستر تراشی است و این  
 کلمه احتمال دارد که هم در آن زاید و الف اصلی و بر وزن مفعول نفهم هم و سکون



قیام بود باشد و مرجع این احتمال است که اتفاق مآلست که جمله شکام بمعنی  
 است و این استفاق ظاهر است با اعتبار نسبت معنوی و مذمب لفظ  
 است و میرانی تجویز نموده استفاق آن را از ایهوت الحجج که بمعنی اصلحت است  
 چه موسی مصحح نموی زیاده است و بنا برین نیز میم زاید و الف اصلی و بروزنا  
 مفعول است و در اصل مؤنث است و زاید را عقیده آنکه میم آن اصلی و الف  
 زائده و بروزن فعلی و ما خود است از ما بعین بروزن مانع مع گفته میشود  
 و ما نس زید در وقتی که تکرر و بزرگی محقق کند و این احتمال بر حوصت نسبت بود  
 احتمال اول از دو جهت یکی عدم تحقق نسبت میان موسی و ما خودش  
 بنا برین احتمال وجود نسبت معنوی میم زاید و احتمال اول و دیگری آنکه  
 اگر الف زاید بوده باشد الف ثابت خواهد بود و این تنهایی نیست  
 منع صرف میشود بدون احتیاج بعلمت دیگر از علل منع صرف پس باید  
 که در غیر حال علمیت نیز غیر صرف بوده باشد و حال آنکه چنین نیست  
 بلکه بیش از علمیت و بعد از تکرر صرف است پس معلوم می شود که الف  
 اصلی و لام الفعل است بعلامت ثابت و در صورت میم زاید خواهد بود  
 و پوشیده نماند که بنا بر قول فرامی تواند که موسی ما خود از موسی باشد  
 که آن هم بمعنی حلق شراست و بنا برین بر حوصت این قول از یک جهت  
 است و ساند داشت که موسی بن عمر ان علیه السلام نام او ما خود از ما خود است

و موب یوسی نشین بالنقطه و الف است و در نغمه عربی شونام اب و شیا  
 نام شجر است خواجه صاحب کثافت گفته و صاحب قاموس گفته که س  
 یعنی بسین این نقطه نام شجر بوده و آن حضرت باین اسم ناییده شده بعلت آنکه  
 در بابونی در آب یافت شده بود و صاحب قاموس بایموب پیشینو یعنی و بعد  
 فی الماد است که نام آن حضرت است و در تور به شیم آن که احتمال دارد که  
 همزه او اصل بی و الف و نون زاید تان و موازن فعلان بوده باشد باعتبار  
 اشتقاق آن از لیس چنانکه مدحیب بفرین است بدلیل انداختن کش که همزه  
 و سکون نون و لیس بفتح همزه و نون و لیس بفتح همزه و کسر نون و یاء  
 ساکنه و یاس بفتح همزه بعضی آن را آده اند و همزه در اینها بلا خلاف  
 اصلی است و بدون الف و نون اند و کوفون را اعتقده الت که همزه  
 در آن زایده و الف و نون نیز زایده اند و در اصل النیان بوده  
 یا لام الفعل برخلاف قیاس افتاده پس آن موازن افتاد است  
 و مشتق از ریشی بدلیل آنکه در مضمران پسینان گفته میشود و ضم  
 همزه و فتح نون و سکون یا و ضمیر و کسرین و فتح یا لام الفعل پسینان  
 که لام آن در اصل یا بوده و در ضمیر باین اصل عاید شده چنانکه فاعله  
 ضمیر است و قول اول راجع است باعتبار شدت مناسبت معنوی  
 با آنکه حذف یا برخلاف قیاس شایسته است و بعضی از اشتقاق از یاس

گرفته اند و این بمعنی البصار آمده و التان باین اسم از آن نامیده شده  
 که دیده میشود چنانکه جان باین اسم نامیده شده اند از جهت آنکه دیده  
 بنی میشوند و پوشیده اند از البصار و بنابرین نیز بر وزن فعلالت چهارم بر کسره  
 یفتح باید و نقطه از بالا و فتح را بی نقطه و هم باید یک نقطه و سکون و او و تار و  
 نقطه از بالا که بمعنی ذلول و هموار است و سبویه نقطه که تا و اول در آن اصلی  
 و او و تار و تار را بر اند و موازن فعلوت است باعتبار غلبه زیاده چه غالب او  
 و تار مثل این نیاز اید اند چون جروت و رحمت و برهوت و برهوت  
 و ملکوت و امثال اینها و بنابرین مسوق است از تراب چه ذلت و تناسل  
 با خاک دارد چنانکه گریه او سببنا از تره مشهور است با بمعنی و جمال  
 بعیدی دارد که تا و اول نیز اید و مسوق از تربیت و بر وزن نفوت  
 بوده باشند و شتر از جهت ذلول میگویند که سبب ترب و کار فرمودن  
 همواری شود و چون احتمال اوضح است سبویه و اکثر از این ترجیح داده اند  
 بر تانی چشم شتر و بضم سین بی نقطه و سکون باید یک نقطه و هم را و  
 بی نقطه و تار و نقطه از بالا که نام دلیلی است که رده را را خوب شناسند  
 و از اسبویه بر وزن فعلول گرفته یا صالت تا و کله بنابرین رباعی  
 الاصل است و تار از اید و موازن فعلوت گرفته چنانکه بعضی  
 گفته اند باعتبار ندرت این وزن هر چند که این بحسب شقاق ظاهر است

چه در صورت

۲۰۰  
چه در خصوصیت مشتق از سبب سبب و سکون با و را خواهد بود که آن  
بمعنی قطع سبب است و مناسبت میان دلیل حازق و ابمعنی در  
کمال ظهور است بخلاف احتمال اول که مبدء استعفافش ظاهر نیست  
مگر بکلفی تمام چنانکه سبب به گفته که آن مشتق است از سبب و ابمعنی  
بمعنی سبب آن خالی از اب و علت و مفصل این احتمال آنکه چون سبب  
در گفته بمعنی سبب آن خالی اب و علت بمعنی دلیل حازق بر دو آمده  
و کلام جوهری مشتق است باینکه تا در سبب و ابمعنی سبب آن مذکور اصلی  
بوده باشد از بنجه سبب و در سبب و ابمعنی دلیل نیز را از اصلی شمرده  
و چون در مبدء الاستعفاف این خفای بود سبب به از مشتق از سبب  
بمعنی سبب آن گرفته و لغز لفظی که در استعفاف مقرر است گفته در اینجا  
تغیر لفظ نیست بمعنی صفت سبب در احدی بآخر صفت است که در دیگر است چون  
صفت خلک در حال افراد و جمع و بخروج و رغایت لفظ است  
بلکه ظاهر نیست که سبب و در احدی صفت حقیقت و در دیگری مجاز بوده  
باشد و مورد نیست آنکه صاحب قاموس معنی اول از اصلا منوص  
نشده و ادبی ترجیح آن احتمال دیگر است هر چند که موجب انحراف وزن  
نادر است باینکه یک تاء و دو نقطه از بالا و سکون نون و با یک نقطه  
والف و لام و تاء و دو نقطه از بالا که بمعنی زن کوتاه بالا است و این را بعضی

موازن فعله مشدده اند یا حالتی تا اول و نیا برین این اسم رباعی الال  
 خواهد بود و جمعی گفته اند که تار ایده و مشتق از تیل بهمعنای نون و با است که مخفی  
 صفار و ذلت است و کوتاهی مناسبت با ذلت دارد و نیا برین موازن  
 تفعا که خواهد بود یا اعتبار ندرت این وزن و کثرت فعله سببیه رول  
 را ترجیح داده بضم ستر به بضم سین بی نقطه و کسر را مشدده و دفع باشد  
 و تاوان کنیزی را گویند که بر وسط جماع گرفته باشند بعضی گفته اند که مشتق  
 است از شتر که بمعنی جماع و بمعنی گمان نیز آمده و ایشان اختلاف نموده اند  
 در وزن این کلمه جمعی از این گفته اند که یا مشدده از برای السبت است  
 و آن بر وزن فعلیه است و مشوب به ستر است و اگر چه قیاس منقضی کسین  
 است در السبت بستر لیکن برخلاف مضموم شده چنانکه در السبت بستر  
 بضم دال آمده و نیا برین یا مشدده زایده است و دیگران گفته اند که بسبب  
 بستر نیست بلکه مشتق است از زن و در اصل ستر و رة بوده بضم سین و راء  
 مشدده و و او ساکنه و بعد از آن را تخفیف و مفتوحه و تا بر وزن فحوتیه  
 پس را تخفیف لام الفعل و یک را از آن دورا که با هم مدغم شده <sup>الفعل</sup> <sub>الغیر</sub>  
 و دیگری زایده است بهمه تقییف بعد از آن سبب اعلان ستر به شد  
 و طریقه اعلایش اینکه را تخفیف که لام الفعل است منقلب می باشد و ستر و تیه  
 حاصل سبب جماع و او و یا در یک کلمه سکون سابق و او منقلب می باشد

مدغم و مقبلشان



مدغم و ماقبلان یعنی را آورده سبب مناسبت با کسور شد سرت به حصول است  
 پس سرت موزن فعلیه البت که در اصل موزن موزنه بوده و بعضی گفته اند که مشتق  
 است از سر راه یعنی سبب در اول لغت و آنرا بمعنی برگزیده است و بنا برین قول  
 نیز موزن فعلیه است لیکن در اصل مشتق بوده و نیزه موزنه که لام الفعل  
 است متغلب بیا شد شریقه حاصل شد و بعد ازین بطریق مذکور سرت  
 حصول پرست و بنا برین نیز یک را عین الفعل که بن مدغم است زایده است  
 جهت تضعیف و یک باللام الفعل است باعتبار انقلاب آن از نیزه که  
 لام الفعل است و دیگری که با آن باللام الفعل مدغم شده زایده است اعتبار  
 انقلاب از و او زایده و احسن را عقیده است که سرت مشتق است از سر  
 و بنا برین قول نیز موزن فعلیه است و در اصل شریقه بوده و بطریق غلال  
 مذکور بعینه سرتیه حاصل شده و بعضی گفته اند که مشتق است از سرب  
 یعنی سیم و کسر را با اشتباع و بار شده که آن نیز بمعنی برگزیده است و ظاهر  
 نیست که بنا برین نیز در اصل شریقه بوده باشد پس موزن فعلیه خواهد  
 بود و چون وزن فعلیه شایع است بخلاف فعلیه که آن نادر است اکثر  
 احتمال اول را ترجیح داده اند سرت موزنه یعنی موزن و نیزه با اشتباع و و او  
 میگویند و بار دو نقطه از بالا که بمعنی کفایت و احتیاج است و هم در آن  
 است باعتبار اشتقاق و چون با آن موزن گفته میشود مانده موزنه برگاه متصل

کفایت و نیازت او شود پس موازنه خواهد بود و در اصل مؤلفه بوده  
 بدو و از اول منقلب بهیچ شده و بعضی گفته اند که هم این را بهره و مستحق است  
 از اول بفتح همزه و سکون و او که نام کتابچه بار است و مناسبت معنوی میان  
 مؤلفه دادن است که مؤلفه موجب ثقل است و ثقل لازم اول است و در اصل  
 ما و شده بوده سکون همزه و ضم داد و همزه و او با قبل انتقال یافته پس مؤلفه موازن  
 مفعله بفتح میم و ضم فاء و سکون عین و فرکانه که هم را بهره است لیکن بر سر  
 ازین بفتح همزه و سکون با و دو نقطه از زیر که معنی لعب و شدت است چه ثقل  
 کفایت موجب لعب و شدت است و سایرین مؤلفه در اصل مانده بوده سکون  
 همزه و ضم با و بعد از انتقال همزه با با قبل از راه مناسبت همزه با قبل شقلبا و  
 شده و سایرین قول نیز مؤلفه موازن مفعله است بضم فاء و سکون عین و کثر  
 استفاق اول را نیز بفتح داده اند باعتبار شدت مناسبت معنوی و حکم اصفا  
 میم مؤلفه اند چون مصفا خارج شد از میان احکام استفاق استفاق  
 که در معربات متعل است و معرب کل را گویند که واضع ان عجم باشد  
 و عرب ان را در معنی احتمال کنده تصرفی چون قانون و ابریم و مثال  
 اینها با تصرفی چون سجن بگیرین و جیم شده مکسوره و با و دو نقطه  
 از زیر ساکنه و لام که معرب سنگ کل است و همچنین بفتح میم و سکون  
 نون و فتح جیم و نون مکسوره بعد از ان و با ساکنه و قاف که معرب من

پرنکست و دلیل بر اینکه صفت معرب است و واقع اش و واقع لغت  
 عرب نیست اینست که جماع هم وقافت در مع یک کلمه از کلمات لغت  
 عرب واقع نشده مگر در صورتیکه معرب بوده باشد یا اینکه حکایت  
 اوزاری بوده باشد چون حکتشلق یفوجیم و لام و سکون نون و قع با و  
 یک نقطه و لام وقافت که حکایت اوزار نیست صفت معرب که در وقت کشودش  
 و بستن اوزان بر می آید بزرگند در اسما و معرب خلوات است که با حکم با صا  
 و زیاده ای حرفی میتوان نمود باینکه مشهور بین الجمهور و جواز انجام نیست چه عرب  
 چون تکلم باین اسما و لغت و در آنها نموده اند بعنوان جمع و تغییر و  
 نظایر اینها پس بجز کلمات عربی خواهند بود و از این جهت حکم نموده اند بزرگ  
 لغت و بهجام و یاد را بر این اعتبار که جمعشان لم یضم لام و جیم بی الف  
 و ایاره بدون بامی ابد و بعضی را هخته اند که جمعشان حکم با صالت و زیاده ای  
 حروف و موارد در معربات جاری نیست و هم مذرب اول را اختیار نموده  
 و متعرض وزن یکی از معربات شده و به بحث آن دو کلمه از کلمات عرب را  
 ابراد نموده باعتبار مشارکت در اوزان محمله گفته که و اما سمع مجتبی فان  
 اعتد بضم فعیل و الا فان اعتد بمجانیق بضم فعیل و الا فان اعتد بضم فعیل  
 علی الاکثر فعیل و الا فعیل و مجانیق بضم فعیل و مجانیق بضم فعیل و مجانیق بضم فعیل  
 الا فی سفیصل و لا یجوز لکان ضلوا کاعفر فوط و خدر بس که مجتبی یعنی سم

و نون اول در محقق زایده اند اگر اعتمادی باشد بر قول ابن عباس که  
 گفته اند جوف تا لغی اند اخذ بسوی ما محقق را چه درین فعل میم و نون اول  
 نیست پس باید که در محقق زایده بوده باشند و بنا برین بر وزن تنفیل است  
 و اگر اعتماد بقول ایشان نکنیم باعتبار آنکه در کلام مضی و بلغا استعمال این  
 فعل نادر است و باعتبار زدن این وزن نیز و باعتبار آنکه دو حرف نباید  
 در کلمات عربیه نیایده کرد در مستغاث چون مطلق و منکره و نظایر اینها پس  
 در این صورت اگر اعتمادی بوده باشد بر آنچه منقولست در جمع محقق که این  
 عبارت از مجامع است لا محاله هم اصیل خواهد بود چه حذف نون اول  
 و ثبوت میم در مجامع دلیل است بر اصله میم چنانکه قاعده است که در  
 حال جمع کسبه کلمه باصل خود راجع میشود با آنکه اگر میم نیز زایده بوده باشد لازم  
 می آید اجتماع دو حرف زاید در اول کلمه غیر شقی و این جایز نیست و  
 و بنا برین محقق موزن تنفیل خواهد بود اگر اعتمادی برین جمع منقول نیز بوده  
 باشد باعتبار عدم استعمال آن در کلام مضی پس اگر اعتمادی بوده باشد  
 تنفیل یعنی گویم که وزن تنفیل آمده در کلمات لغته عرب چنانکه در تنب اکثر است  
 پس سخن برین وزن است باصالت میم و نون اول و ثانی بر وزن در صورت  
 اصل آن راجع خواهد بود و اگر اعتمادی بوزن سبیل سوزده باشد یعنی گوئیم  
 که وزن خللیل از وزن کلمات عربیه نیست و سبیل را شاد و تاد را حد گویم چنانکه

در بعضی است در صورتی که موافق فعلی بنوی بعد از لام اولی خواهد بود  
 و حکم باصالت هم و نون اولی هر دو خواهم بود چه دلیلی بر ندادنی آنها نیست در اصل  
 در حروف اصالت است و از دقایق حروف چه از دقایق حروف در احکام و نزدیکی  
 یا خراولی است و در مجامع که جمع اوست برین سه احتمال جاریست یعنی  
 اگر اعتماد بر حقوقنا بوده باشد هم در آن زیاد است و آن موافق مفاعیل است  
 و اگر بر آن اعتمادی نبوده باشد پس اگر اعتمادی بوزن سبیل بوده باشد  
 هم در آن فعلی و موافق فاعیل خواهد بود و استعاط عین الفعل که نون است  
 در سبیل و اگر اعتمادی برین وزن نبوده باشد موافق فاعیل خواهد بود بنوی  
 بعد الف جمع باصالت و استعاط نون عین الفعل در صورتی که نون هم  
 و سکون نون و فتح هم و ضم نون ثانی و سکون و او و نونی که بعد از آن دو لای  
 است آن نیز چون مخفی است در او وزن مذکور را لا وزن اولی که در مخفی  
 بود بر اعتماد بر حقوقنا پس اگر در جمع مخفی اعتماد بوده باشد بر مخفی در صورت  
 مخفی موافق فعلی خواهد بود و ثانی و رابعی خواهد بود و الا موافق فعلی  
 خواهد بود هم باصالت هم و نون اولی باصالت هم و زیادی نون اولی و اگر اعتماد  
 بر سبیل باشد مخفی موافق فعلی خواهد بود باصالت هم و نون اولی  
 و زیادی نون ثانی و دلیل بر اینکه مخفی درین احتمالات شاکست با مخفی  
 مخفی بر وزن مخفی مخفی آمده پس معلوم میشود که مخفی در اصل مخفی در

در احکام مذکوره با محقق شرک است پس معجون نیز چنین خواهد بود همچنین البته موارد فعلی  
می بود مانند غصه قوط که آن البته برین وزن است چه این وزن از وزن شایعه است  
و اگر کسی که بر کادینائی احتمالات را در معجنات شرک است آن با محقق گذارند پس  
در احتمال اول نیز باید که این شرک بوده باشد میگویم که در محقق با آن اعتبار احتمال  
اول جاری بود که حقیقا فعل از آن آید بود لهذا وزن ناد و منفعل قابل میشوم و از  
معجنات معنی دولاب چون چنین فعلی نیامده احتیاج بارتکاب چنین وزن باشد  
بیت با امکان از آن دیگر که فی الجملة شبعی دارند و چند رس نیز مثال محقق است  
بکن در وزن مشهور یکی فعلی بفتح عا و سکون عین و فتح لام اول و کلام  
ثانی با اشیاع و سکون یا و لام تبار اصالت نون و دیگری فعلی بفتح عا و سکون  
بعد از فاء پیش از عین تبار ریاضی نون و احتمال منفعل بیت که معنی است  
سر زادی خا و نون بر دو چنانکه دانسته شد در معجنات و احتمال وزن فعلی نیز می بود  
و در جای دیگر چند رس نوبی در مقابل نون دویم محقق و معجنات بیت و چون مع  
خارج شد از بیان احکام علامت اولی از علامات اصالت و زبانی است  
که این عبارت است از استعاق بیان نماید حکم علامت باید معنی عدم نظیر را  
و وجه تقدم این علامت بر علامت ثانی یعنی عقبه زیاده از شمار تقدیم است  
در وقت معارضه باید که جواب گفته در تقدم استعاق سر تنه مو تقدم است  
در حال معارضه باین و علامت و باید دانست که طریقه معرفت زبانی در هر  
بعد از نظر

بعد از نظیر نزد هم بر سر و وجه است اول خروج الف که بر بقدر اصالت حرفی از  
 او در آن شایعه کلمات عربیه و دخول الف که در یکی از او در آن شایعه بر بقدر زیادتی  
 اکثرت و دوم خروج الف که از او در آن شایعه بر بقدر اصالت حرفی در کلمه دیگر و  
 دخول الف که اولی در او در آن شایعه بر بقدر زیادتی انحراف در کلمه ثانیه پس معلوم  
 میشود که در کلمه ثانیه این حرف زیاد است سیوم خروج الف که از او در آن شایعه بر  
 بقدر اصالت حرفی و بر بقدر زیادتی آن نیز در این قسم محل خلافت است چنانکه  
 بقدر ازین دانسته خواهد شد و هم بطریقه اولی اشاره نمود باین قول که فان  
 فقد الاستفاق فهو وجهها عن الاصول کتاب نقل و ترتیب و کنون کشمال  
 و کتب بیل بخلاف گفته و دون صفاء و غیره یعنی بر بقدر فقدان استفاق در  
 در کلمه دانسته میشود زیادتی حرف بسبب بیرون رفتن وزن کلمه که شمل  
 است بر آن حرف از او در آن شایعه کلمات عربیه بر بقدر اصالت انحراف  
 و دخول الف که در یکی از او در آن شایعه بر بقدر زیادتی انحراف پس از جهت عدم  
 لزوم وزن نادر باید قایل شد بر نادتی انحراف و هم جهت البصاح و المطلب  
 چند مثال ایراد نمود اول و دوم تشکیلی یصح تا اول و سکون تا و دوم و ضم  
 فا و لام که نام کچه رو باه است و ترتیب یضم تا اول و سکون را یکی نقطه  
 و فتح تا و دوم و یا و یک نقطه که چیزی ثابت را گویند چه اگر تا در اول  
 این دو اسم اصلی بوده باشد موانع فعلی یقع فا و ضم لام اول و فعلی



بضم فاء وقع لام خوانده بود و این دو وزن در کلمات عرب نیست پس لام محال بود  
 زایده باشد تا آنکه مواریز تعقل بفتح تا و ضم عین و تفعیل بضم ناء و فتح عین بوده  
 باشد بد آنکه شیخ رضی رضاء گفته که ترتیب را از آنکه فقدان استفاق شمردن  
 معقول نیست چه استفاق او از ترتیب ظاهراست چه است بفتح بقی نیست  
 بسم کشاید بکسر کاف و سکون نون و فتح ناء و نقطه از بالا و سکون هجره و لام  
 که بمغنی شخص کوتاه است چه اگر نون اصلی بوده باشد مواریز معقل فعلال سکون  
 عین و سه لام و سکون لام ثانی خواهد بود اگر هجره نیز اصلی باشد نیابین اسم  
 غماسبی است و درین وزن نادر است و اگر هجره زایده بوده باشد در وزن فعلال  
 هجره ساکنه در میان دو لام خواهد بود و این وزن نیز نیامده پس باید که  
 که نون زایده باشد تا آنکه تفعیل نیون ساکنه در میان فاء و عین و دو لام  
 با سکون لام اول بوده باشد نیابین اصالت هجره با مواریز فعلال بوده  
 باشد هجره ساکنه میان عین و لام نیابین ثانی هجره نیز چهارم که سنگین  
 بفتح کاف و نون و سکون با و ضم یا و یک نقطه و فتح آن نیز زایده و لام که بمغنی  
 درخت بسیار بزرگ کننده است چه بر بقدر اصالت نون در آن مواریز  
 فقلل بضم لام خواهد بود و این وزن نیامده پس باید که نون زایده و  
 مواریز فقلل بلام مفتوحه میان فاء و عین بوده باشد بخلاف نون در  
 بفتح کاف و نون و سکون با و فتح و او در اولی نقطه که اگر عظیم را گویند چه اگر

ان اصلي بود با باشد بجز وزن نادر نشود باعتبار شمول و وزن  
 در او در ان زايده است از جمله الحاق باب مفرحل ضفا و ضم خا نقطه  
 دارد سکون نون و فتح فاد سین و الف محدوده چه بر تقدیر اصالت  
 نون ان موازن فعلی که نایاب است خواهد بود پس لابد باید حکم زیادتی  
 ان نمود و ان موازن مفعلاً و نون ساکنه میان فاد مصنونه و عین مفعوله  
 گرفت ششم تنفیض فاف و سکون نون و فتح فاد سکون خا و نقطه در  
 ذریبی نقطه که شخص عظیم الحجه را گویند چه اگر نون ان اصلي بود باشد  
 موازن مفعول به لام و سکون لام نالی خواهد بود و رین وزن نایاب است  
 پس باید که نوشتن زایده و موازن مفعول به لام و سکون اول و نون  
 ساکنه در میان فاد و عین نوبه باشد و پوشیده ماند که اوزانی که درین شش  
 اسم بر تقدیر زیادتی تا در دو مثال اول و بر تقدیر زیادتی نون در چهار اسم  
 اخلازم می آید بنزایاب است چنانکه اوزانی که بر تقدیر اصالت آنها لازم می آید  
 نایاب است پس ذکر این اسما از ذریبی مثال طریقه اولی از عدم بطریق  
 بعد این طریقه چنانکه دانسته شد در صورتی که وزن کلمه بر تقدیر زیاد  
 الحرف ارا و زان شالعه بوده بلکه آنها اشد طریقه ثانی که بعد ازین خواهد بود  
 میتوان بود و بعضی از شراح ازین مختراض جواب باین روش گفته  
 که مراد مفعول ازین اشد بیان عدم بطریق بر تقدیر اصالت با قطع نظر از

تقدیر زیادت پس بر تقدیر زیادت هر چه خواهد باش و موکما  
 و بطریق ثانی از عدم طرق بطریق ثانی شود و باین قول که اگر  
 زینه آخری لها کنا و متعل و تربت و لون قیصر مع منفرد  
 حقت و مع حقت و بمرة النج مع النج و مع النج یعنی اگر بر تقدیر اصل  
 حرفی از حروف کلمه آن کلمه از او زن شایع بیرون نرود و در تقدیر  
 شناخته میشود زیادتی و اصلت آن از راه دیگر که استحقاق  
 این کلمه است پس اگر بر تقدیر اصلت و تحرف در کلمه مثال دیگر  
 برودنی دیگر که با این کلمه مشتق از یک اصیل بوده باشد  
 از او زن شایع بیرون نرود البته میشود زیادتی و تحرف در  
 کلمه اول نیز چه معروض نیست که مبداء استحقاق هر دو یکی است  
 و درین یکی چون انجوت البته زیادت پس در آن یکی نیز  
 باید چنین باشد و هم جهت البضاح این طریق نیز چند مثال ذکر  
 نموده اول و دوم تنقل بضم تا اول و سکون تا و دوم  
 و هم فا و لام و تربت برای لی نقطه ساکنه در میان دو تاء مضمومه  
 و باو یک نقطه و آخر که معنی تربت و تنقل اند بضم تا اول  
 در اول و فتح تا و ثانی در ثانی که پیشش نرود شد آمده اند چه  
 بر تقدیر اصلت تا و اول درین دو مثال اگر چه وزن تا و اول

معنی اول در صورت موازن فعل بضم فا و لام اول و سکون عین خواهد بود  
 و است وزن شایع است چون برین و اشال ان لیکن در صورت  
 لازم می آید که تا اول در تعلق و تربت بضم تا و اول و فتح ق و نالی و در شایع  
 نیز اصلی باشد و این موجب انحراف برین نادر است چنانکه گذشت بنجم  
 یکصد قاف و سکون نون و فتح فا و سکون حار نقطه دار و ر و بی نقطه که  
 بمعنی بنجم مضموم القاف است که مذکور شد چه بر تقدیر اصالت نون این  
 مثال اگر چه بر وزن شایع است که فطلل است چون قرطیب لیکن بنا برین  
 لازم می آید که در بنجم مضموم القاف نیز اصلی بوده و ان موجب انحراف  
 بوزن نایب است چنانکه گذشت چهارم خضف ر بضم خا و نقطه دار و سکون  
 نون و ضم فا و سین و هفت ممدوده که بمعنی خضف ر بضم فا که مذکور شد آمده  
 پس بر تقدیر اصالت نون در مضموم القاف اگر چه موازن فعلا است  
 بضم لام اول و این وزن شایع است لیکن بنا برین لازم می آید که در مضموم القاف  
 نیز اصلی بوده و ان موجب لزوم وزن نادر است چنانکه گذشت بنجم  
 بضم بخره و لام و سکون نون و فتح جیم اول که نام عود بخور است چه بر تقدیر اصالت  
 بخره و ان اگر چه ان موازن فعلل چون مضموم خواهد بود و این وزن شایع است  
 لیکن بنا برین لازم می آید که بخره در الحوچ بضم بخره و لام و سکون نون و ضم  
 جیم اول که بهمان معنی است نیز اصلی بوده باشد و ان موازن فعلول خواهد بود

و این وزن نایابست پس باید که در هر دو نیمه اید و موازن الفعل  
 و الفعول بوده باشند و بطریق ثالثه از طرق معرفت زیادتی حروف  
 و اصالت آن بعدم نظیر اشاره نمود باین قول که فان خرجنا  
 فزاید البضای کنون نرجس و خطای و ونون جذب اذالم مبتدئ  
 اسلام تشنه الزیاده کیم فرخوش دون نوطها اولم ترد الیم اولها  
 و ونون برنا سار و اماکن بیل مثل خرجیل یعنی اگر بر تقدیر اصالت حرفی  
 و بر تقدیر زیادتی انحراف هر دو وزن نایاب و نادر لازم اید در هر صورت  
 حکم بر زیادتی انحراف لازم است باعتبار کثرت نزدیکه در اسما و  
 قلت مجرد از زواید و جهت البضاح و بطریق چهارم چند مثال ابراز نموده  
 اول نرجس بفتح نون و سکون را بر بی نقطه و کسیر هم و سین بی نقطه  
 که معرب نرگس است و بر تقدیر اصالت نون و زیادتی آن هر دو  
 اگر چه وزن نایاب لازم می آید چه فطلق و نفعل یحک و در حکایت  
 عربیه نیامده لیکن باعتبار کثرت نزدیکه و قلت مجرد در اسما حکم  
 بر زیادتی نون شده و آنرا موازن نفعل گرفته اند و اگر کوی که نرگس  
 به چون کسم می آید چرا حکم باصالت آن نمیکنند چنانکه اصل است  
 در حروف حکم و مجرد نزدیکه در اسما و غیره نمی باشد تا آنکه باعتبار  
 قلت آن و کثرت این ترکیب خلالت اصل توان باشد و عدم

موازنه ان با کلمات عربی می‌دهند و در اینجا که جنس در جالبینوس  
 نون را باین اعتبار اصلی می‌ترسد جواب می‌گویم که در حسن اگر چه در بعضی  
 بحکم است لیکن عرب این را استواء کرده و حکم کلمات خود را بر آن  
 جاری ساخته پس ظاهر نیست که در موازنه نیز حکم کلمات عربیه داشته  
 باشد و قیاس ان بجالینوس قیاس مع الفارق است چه ان اسم  
 جنس و این علم است و عرب در معربات غیر علم بعضی از تصرفات  
 می‌تواند کرد که در معربات علمیه تجویز نموده اند پس ممکن است که در  
 معربات علمیه موازنه معتبر نباشد و در غیر علمیه معتبر بوده باشد  
 و یکم خطا، یکس جاذبی نقطه و سکون نون و قیام طاری نقطه و سکون  
 همره و او که بمعنی کوتاه بالا و بمعنی شکم بزرگ پیرایه و بطلان نقطه  
 دار بمعنی کوتاه بالا است و این نیز بر تقدیر اصالت نون و زایدی  
 ان هر دو موجب وزن نایاب است چه بر تقدیر اصالت کون موزن  
 فعلی و بر تقدیر زایدی ان موازن فعلی است چه او بر بر تقدیر زاید  
 است نزد سیمویه باعتبار غلبه زایدی و او بعد از سه حرف اصلی  
 و غیر گفته که اگر نون و او بر دوزاید باشد القلم بر وزن فعلی است  
 و اگر او اصلی و نون به تنهایی زاید باشد در بنصورت موازن فعلی  
 است بدو لام یا سکون لام اول و غیره را عقیده ان که جمیع

وزن الطکره از وزن شایع خواهد بود چون قریب و جرد حل و سندر  
 و قنداد و اشالی اینها بخلاف آنکه حکم زیادتی و او و نون بر دو یا احدی با هم  
 که در صورت از وزن نادر خواهد بود بر چند که این دو حرف درین دو  
 جمع غائب الزایده اند و پیش ازین دانسته شد که بر گاه بر تقدیر زیاد  
 حرفی وزن نادر لازم آید و بر تقدیر اصالت و حرفی در صورت نیست  
 حکم باصالت اخوت هر چند که غلبه زیاده یا این معارضه داشته باشد  
 یسوم جذب بضم جیم و سکون نون و فتح دال و با یک نقطه که نام  
 ملح سینه یا در دست و آن را با اعتبار مذکور موازن فعلی گرفته اند بر یک  
 نون هر چند که این وزن نایب است با اعتبارت وی زیادتی این باصالت  
 در استندام وزن مادر چه بر تقدیر اصالت موازن فعلی خواهد بود و این  
 نیز نایب است اگر جذب بضم جیم معنومه بر خان نقطه در ساکنه دال  
 معنومه و با یک نقطه که مرادف جذب است ثابت نباشد و اگر  
 این ثابت باشد پس در صورت لامی آنکه حکم باصالت نون در جذب  
 باید بخود چه بر تقدیر اصالت درین وقت وزن نایب لازم نمی آید  
 و نظری خواهد داشت که آن جذب است و شیخ رضی رضو فرموده  
 که اول زیادتی این نون است بر تقدیر حوزة جذب ثابت بوده باشد  
 و خواهی بدلیل استفاق چه آن مستحق است از جذب بفتح هم سکون



و آن که معنی خط از شک سالی است بسبب نماندگی و معنوی چنانچه  
 موجب حصول محلی است از جهت خوردن رزاعات و در آنست  
 که استفاق مقدم است بر جمع علامات و آنچه مذکور شد که درین طریق  
 حکم بر یادنی حرف می شود در صورتی که زیادتی الحرف درین موضع  
 شاد بوده باشد و آن حکم باصالت الحرف خواهد شد باعتبار علامت  
 و تکیه یعنی غلبه زیاده چنانکه بحق آن گذشت و بعد ازین نیز خواهد آمد چون  
 بهم در زنجوشن بصریم و سکون را بر بی نقطه و فتح را و نقطه در سکون  
 نون و ضم جیم و سکون و او در بین نقطه در چه زایدی بهم در اول اسمی که  
 بعد ازین چهار حرف در میلی کوبه باشند تا در است مکر در مستفات  
 از فصل چون در حرج در مثال آن پس باید حکم باصالت آن بهم کنیم و  
 چون بهم اصلی است باید که نون زیاده باشد و الا حروف اصولی که  
 شش خواهد بود و حروف اصول اسم زیاده از پنج نمی باشند چنانکه  
 در اول کتاب مذکور شد پس مرزنجوش موازن فعل مکرول است  
 اگر چه این وزن نایاب است و بر وزن مفعول نیست بر نایدی بهم نیز غنی  
 مذکور با آنکه این وزن نیز نادر است چهارم بر ناساء یعنی با و یک نقطه و  
 سکون را بر بی نقطه و نون و الف و سین بی نقطه و الف محدود که  
 است و چه بر تقدیر اصالت نون و آن و بر تقدیر زیادتی آن بر وزن

لازم می آید چه فعلا و مضارع و بیکن بنا بره لیکن باعتبار اثرت مزید فعله  
 و علت مجوز از زاید این اسم را موازن فعلا نادر شمرده اند و اصل عبارت  
 مع و نون بر بنا ساز باین روش موافق شرح پیشین رضی رخواست و این  
 نیست بر حلف نمودن این عبارت را بر نون تر حجب و جابر بر دی از را  
 سقوط برسم مزبور بخش گرفته و بنا برین معنی و بن عبارت اینست که چنانچه  
 در مزبور بخش حکم با صالت میم می شود باعتبار شد و زایدی ان درین موضع  
 همچنین در بر بنا ساز حکم با صالت نون میشود باعتبار شد و زایدی ان درین  
 موضع چه نونی که حرف ثانی کلمه اسم و متحرک بوده باشد غایب است  
 و همچنین اگر چه بحکب لفظ اقرب است لیکن معنی اول بحکب معنی اول است  
 چه بعد ازین حکم تعلیقه زایدی نون نموده در صورتیکه حرف ثانی کلمه  
 بوده باشد و این شرط را ذکر نموده اگر چه امله که ایراد نموده در این نون  
 است و این دلیل بر اشتراط سکون نون نمی شود و در کلام احدی  
 از شراح بغیر از جابر بر دی تشریح باین اشتراط نیافتیم تا آنکه بعضی ایشان  
 شرطی خبر داده اند که بعد ازین دانسته خواهد شد و در کتاب میل بهضم  
 کاف و فتح نون و سکون بجزه و کسر یک نقطه یا اشتباع و سکون یا  
 دو نقطه اندر زیر و لام بعضی نون را زاید گرفته اند یا بجزه و ما و هم یا بمعنی از معنی  
 نیست چه باین موازن قضا علیل خواهد بود و این وزن بنابره پس نون بجزه

برادران اصیلی شمرده تا آنکه موازن فحایل بوده باشد که از اوزان شایع است  
 مانند خر عیل و پوشیده مانند که ذکر کنایس در ذیل اشد طریق اولی است و اولی است  
 و چون مصحح شمر از بیان احکام عدم نظریان نماید حکم علامت سیم یعنی غلبه بوده  
 را باین قول که فان لم تخرج فی الجمله کالتصغیر فی موضع او فی موضعین  
 من علة اصول اللغات و غیره کفرد و مرر پس و عصبه و غیرش عندا کفرض  
 و صلیه و غیرش کجوش بعد فاعل قال و کذا لث لم یظهر و العنی اگر استقامت  
 ظاهری در کلمه بوده باشد و این کلمه باشد استقامت ان از اوزان شایع بودن  
 نزود بسبب زیادتی حرفی از حروف ان کلمه یا صالت و خوف در صورت علامت  
 زیادت و اصالت غلبه زیاده و اصالت است یعنی اگر خوف در موضع واقع  
 غالب زیاده است و خوف زیاده خواهد بود و اگر غالب اصیلی است چون مصغیر  
 از زیاد حرفیکه از عتس یکی از حروف اصول کلمه بوده باشد و این غالب است  
 در کلمه بشرط آنکه ان کلمه ثلاثی بوده باشد و در رباعی و خماسی غالب نیست و اگر  
 کوئی که از ان عتس و در مثال اینها از رباعی الاصول شایع است بگویم که در  
 از تصغیر چنانکه دانسته شد از دیو حرفی است از برای تصغیر و در مثال  
 این رباعیات جمیع حروف اصلیه اند و برین قیاس سلسل و مثال ان در کلمه  
 سخته الاصول و قایده تصغیر بالمحاق فردی است از افراد کلمه با افراد  
 دیگر از برای وجود احکام الحاق با یک حرف مصغیر میشود چون فرد که یک

افزوده شده برتر جهت الحاق این اسباب جعفری و حرمت و انبیا فاعین اند  
 چون مژگین بفتح بر دویم و سکون را اول و کسر را دویم و یاء دو نقطه از زیر ساکن  
 بعد از زاء دویم و سین لی نقطه که بمنتهی حادثه عظیم است چه فاعین در آن مکر شده  
 از جهت الحاق سبیل پس بر پس موازن مفصل و با عین و لام اند چون عصبیت  
 بعین بی نقطه مفتوح و دو صادی نقطه مفتوح که در بیان آنها با یک نقطه ساکنه و فتح  
 و یاء دیگر در آخر که بمنتهی عصب کلم است و همچنین حکم را نیز گویند چه صاد و یاء در آن مکر شده از  
 الحاق سبیل و ان موازن ضاعل است و صورت تابت یعنی آنکه علت نقص غیر الحاق  
 بوده باشد چون نمرش بفتح حادیم بسته و راوی بی نقطه کسور و سین نقطه دار چه در سبب  
 جمهور است که میم مکر شده جهت غیر الحاق و دلیل بر این نقص کثرت اوست در کلمات  
 و بنا بر این رباعی الاصول و موازن فعل است بفتح عین بسته و هخس را عصبه و آنکه  
 این کلمه خاصه الاصول و در اصل نمرش بوده بکون نون بعد از یاء و ثانی میم  
 مفتوحه مخففه نون منقلب میم و با هم غنیم شده و بنا بر این موازن ضاعل است  
 بلام و استلال مخوفه بر این مطلب باینکه بر تقدیر قول مقتضی نمر نوزن دارد  
 می شود چه وزن فعلی مشد بر عین مفتوحه نیاید پس عدم نظر دلالت دارد بر صحت  
 نزد دویم انقلاب اول از نون چه در ضرورت و زنی که لازم می آید غلطی بلام و سکون  
 عین است و این وزن شایع است مانند جمرش و امثال این و چون در مقام  
 اعتراضی ظاهر ابراهیمش وارد بود و مخفف ان اینکه اگر نمرش در اصل نمرش می بود

بالبتی که وزن کمال خود بماند و متقلب نمی شود چه بر قید قلب و ادغام شسته شود وزن او  
 سوزان فعل مشدود عین و هرگاه قلب و ادغام باعث شتاب و وزن کلمه بوزن دیگر شود آن  
 قلب و ادغام نیز نیست چنانکه در موضع خود است از تعالی دانسته خواهد شد بخش درجوا  
 گفته که این شتاب در صورتی که وزن فعل آمده باشد و مفروض نیست که آن در آمده  
 پس فاعل خال و عبارت مع خال و دلالت لم بظهور ضمیر مستتر بر این بخش و دلالت  
 اشاره است بعد فاعل بدانکه در صورتی که تضعیف جسته الحاق بوده باشد ادغام  
 احد شلین در دیگری جایز نیست و اگر برای الحاق بوده باشد ادغام در جبهه چنانکه  
 قبل ازین باین معنی اشاره شد اگر کوئی که عرض مع از باب زیاده باین اشاره است  
 که مقصود از آن الحاق و تضعیف بوده باشد چنانکه در صدر بحث معلوم شد پس  
 ذکر تضعیف مطلقا خواه عرض از آن الحاق بوده باشد خواه فی دخیل یا بی دخیل  
 میگویم که چون در مقام مقصود بیان و بسط و غلبه زیاده است و بعضی تضعیف  
 غیر محقق است از جهت متعرض ذکر تضعیف شد پس ذکر آن درین مقام بالعرض است  
 و بعضی از جهت متعرض ذکر تضعیف شد پس ذکر آن در مقام بالعرض است و بعضی  
 از جهت متعرض ذکر و مورد این حرف آنیکه از جمله تضعیف بر در آید و نموده  
 بالانکه زیاده در آن معنی دال از حروف نیست و مقصود مع بیان زیاده نیست مگر  
 از آن حروف بوده باشد و از زیاده فی کرم انسانی فی کرم انسانی و قالی الخلیل  
 الجلول و جزو سبویه الکامرن و اختلاف واقع شده در تعیین زیاده در مثل کرم یعنی

در برزایی که در جستن یکی از حروف اصول الکلمه بوده باشد حوازه بطریق انعام  
نموده باشد چون کرم یا پنج چون قرد در سه اکثر نماه نیز بودنی حرف ثانی قابل نشود  
هند باعتبار اینکه در قرد دال اول در مقابل فا در جعفر است و دال دوم را  
در مقابل راه و چون فا در جعفر لام الفضل است معلوم میشود که دال اول  
در قرد لام الفضل است و دال ثانی را زیده است و چون در قرد اول را  
لام الفضل و حروف اصلی و ثانی را زاید گرفته اند در کرم و نظایران نیز چنین  
گفته اند طرد الکلباب و این مذنب را ابو جیان نسبت بابو علی فارسی  
و بونش داده و خلیل و این عصفور گفته اند که حرف اول از کرم زاید  
و ثانی اصلی است چه در کرم و سال آن از ده غمات حرف اول باعتبار سکون  
اولی است بریادنی پس در غیر هم تیر طرد الکلباب باید چنین بوده باشد  
و سبب هر یک ازین و قول را بخور نموده باعتبار تعارض و بسبب الوجدان  
ازین مالک حکایت نموده قول قول مفضل را اول آن است که در غم  
اول زاید است و در غم هم ثانی بیدار است یعنی البیدیه هم و این هم است  
و لا یضاعف الضا و حد و کوزال و صفتیه و قوتیه و ضوئیه رباعی بحسب تکرار  
الضو و البین الفضل و البین زباده لا حد حرفی و البین کرفع النعم و کذا الدت سبیل  
خامی علی الاکثر و قال الکونون ذل من ذل و حر من حر و مد من دم لا لقا  
المعنی البینون تجوز نموده اند کرم فا الفضل حکم را بتهای بل یا کرم فا جواست چنانکه  
بدلیل آنکه

بدلیل آنکه مکرر یا پیش از عین الفعل واقع میشود یا بعد از آن بر تقدیر معنیه لازم می آید  
 چه اگر پیش از عین واقع شود متصل خواهد بود بقرار الفعل و احتمال دو حرف از یک جنس  
 لازم خواهد آمد و در بعضی صورت ادغام با ساکنان حرف اول یعنی فا و اجب خواهد بود  
 و این مختص است باعتبار لزوم ابتداء بکن و بهره وصل اگر چه دفع این اشتباع  
 میکند لیکن گاه حقوق آن موجب اشتباه آن حکم لغیر باب خود میشود مثلاً در تاه  
 اگر تاء مکرر در غنم و بهره وصل داخل و آناه گفته شود مشبه میشود بباب افعال  
 و اگر مکرر بعد از عین واقع شود لازم می آید تکرار حرفی با آنکه اصلی میان آنها فاصله  
 بوده باشد و در لغت عرب چنین تکراری جایز نیست و اگر کوی که تکرار فا با عین  
 جایز است چنانکه در عصبه نصیب و مردم پس مذکور شد و در آن ماحرف اصلی صایه  
 شده میان فا و تکرار آن چه در عصبه نصیب یا بر اول که لام الفعل است فاصله شده  
 بیانه صا ذ اول که عین الفعل است و مکرر که آن صا و ثانیست و همچنین در مردم پس  
 را ذ اول که عین الفعل است فاصله شده میان فا و الفعل و مکرر آن که هم اول  
 و ثانیست پس چرا در صورت مکرر فا و ثانی این فاصله مجوز نیست میگوئیم در آن صورت  
 اگر چه فاصله حرف اصلی است لیکن چون فاصله مکرر است پس تکرار الت که حرف  
 اصلی بنوه باشد و چون در مثل زلزلی در صیغه مبسر هر دو صا دبی نقطه و در نقطه  
 از بالا و فوقیت یصح و طاف با و او ساکنه میان آنها و با و دو نقطه از زیر ساکنه بعد از فا  
 ثانی و تاء در نقطه که صیغه مکمل و مشتق است از فو فاه که نام او از مزج است و خصوصیت



بر وزن قوتیت که یا خور است از ضوفاة که نام او از مردانست و سلسل نوهم باشد  
 که از قبل مضاعف بوده باشند و حال آنکه چنین نیست و این کلمات را  
 نمکنند مع رفع بن توهم نمودن این روش که مضاعف چنانکه دانسته شد  
 کلامی است که مثل بر حرف زایدی که از جنس یکی از حروف اصول کلمه بوده باشد  
 چون عصب که در اصل عصب بوده یک صاد و یک با و دو حرف از جنس یکی  
 و لام الفعل بر آن افزوده شد که این عبارت است از صا و با و دو حرف  
 و برین قیاس هر کس و از بخروف دانسته میشود که در آن آمده تکرری نیست  
 چه همه حروف این کلمات اصلند بجز از آن در خصوصیت و قوتیت که ضمیر مکمل  
 است و از حروف زاید نیستند باعتبار آنکه دلالت بر معنی تکلم میکنند و دانسته  
 شد که حرف زایدی که حقیقتاً معنی بوده باشد از حروف زایدش نمیشوند  
 و تکرر است در این آمده اصلاً زاید نیستند و دلیل بر این آنکه دانسته شد  
 که فایده نهایی تکرر میشود پس درین کلمات تکراری نبوده باشد فایده  
 تکرر خوانند بود و زلزله موازن فصیح و صومیت و قوتیت موازن فصیح  
 و سلسل موازن فصیح خواهد بود و لام الفعل می مانند و این جایز نیست  
 پس معلوم میشود که سلسل از آن کلمات رباعی الاصول است و ممکن است  
 که مرادهم از کلام دفع اعتراضی بوده باشد که از حکم بعدم جواز تصحیف فایده  
 نهایی بدون تکرار عین چه اگر تکرر درین کلمات تکرر نبوده باشد بی لام الفعل

می مانند

می مانند و این جایز نیست و مختص جواب اینکه اصلا تکبری درین کلمات نیست  
 بلکه جمع حروف آنها اصلیه اند و کوفون تکرر نموده اند تکرر فارادیه های بدون  
 تکرر صین بیکاه معنی الکلیه صوت ثالث که تکرر فارادیه است مفهوم شود چون زلزل هم  
 و درم که معنی آنها از زلزل درم و غیر مفهوم می شود و گفته اند که زلزل ماخوذ است  
 از زلزل بطریق تکرر زرا و درم که معنی صوت است ماخوذ است از تکرر بیکر صداد  
 و درم که معنی اصلک است ماخوذ است از دم بطریق تکرر دال و دلیل  
 ایشان برین اشتقاق اتفاق اینها است ما اینها در لفظ و معنی و چون  
 مص فارغ شد در بیان احکام علامات و امارات اصالت و زیادت و  
 و از جمله آنها غلبه زیاده موقوف بود بر معرفت مواضع غلبه زیادتی حروف زیاده  
 از جهت معضل آنها پرداخت و گفت که در نزد البقره اولی مع نموده اصول فقط  
 فاعل فعل و النی الف محلی و اصل فعل فاعل کفر طعنه یعنی بقره غایب از ایده است  
 در اول کلمه که بعد از آن سه حرف اصلی بوده باشد چون احم و احم و ازین  
 قبل است و جعل یکسره و سکون حیم و کسره فاما ایشاع و سکون با و لام اعتبار  
 بلکه بعد از بقره اگر چه در آن چهار حرف است لیکن باز زیاده است و حروف اصلی  
 آن مختصر است در سه پس اجعل یوازن اجعل است نیابین قاعده بقره  
 که در اول کلمه و بعد از آن سه حرف اصلی بوده باشد و از اشتقاق و عدم نظم بر اشت  
 و زیادتی آن محکوم به است پس افعیل بقره و سکون فاعل کلمه و لام

سوازن افضل است بر تادی بنمزه و بعضی از متقدمین در یکم مخالفت نموده اند  
 و گفته اند که بنمزه در اول کلمه بوده باشد مطلقا خواه بعد از آن سه حرف اصلی بوده باشد  
 و خواه زیاده یا کمتر اگر راه استفاق و عدم نظیر اصالت و زیادتی آن معلوم نشود  
 اصالت آن محکوم به است و کویا دلیل این بر بر مبنی اصالت حروف است  
 و بنا برین آنچه در سوازن فعل در استه اند چون جعفر و معمر این قول را خطا  
 شمرده و وجه خطا اینکه در مضمورت باید که افضل در حال علمیت تیر صرف بوده  
 چه شرط وزن الفعل خواهد بود یا اعتبار آنکه بنمزه در مضمورت زیاده نیست پس  
 زیادتی که در اول فعل میباشد در اینجا مفتوح خواهد بود و علمیت نیز موصوع  
 صرف نیست و حال آنکه در حال علمیت آنرا غیر صرف شمرده اند پس باید  
 که بنمزه کاشن زیاده باشد تا آنکه علت منع حرفش علمیت و وزن الفعل بوده  
 باشد یا بجهت شرط آن و اگر بعد از بنمزه چهار حرف اصلی بوده باشد درین  
 صورت آن بنمزه غالب الزیاده نیست بلکه غالباً اصلی است مگر در مصادر  
 و بنا برین بر گاه بنمزه که حرف اول و بعد از آن چهار حرف اصلی است  
 و بی از استفاق و عدم نظیر اصالت و زیادتی آن بوده باشد بهر حال  
 غالباً اصالت بنمزه در چنین موصوعی اصالت آن محکوم به است و آنچه  
 اصطلاح را که بنمزه و سکون صادی نقطه و فتح نایبی نقطه و سکون نایبی نقطه  
 و لام متوالی فصل ب لام یا سکون لام تانی شمرده اند و آنرا از باب طعنه  
 گرفته اند

که گفته اند بر وزن افعّل و لام باجتناب از تلبیّی بنمرد و الباقی گفته که علت اصالت بنمرد  
 درین موضع دو چیز است یکی آنکه بنمرد نقبل و کلمه را بنمرد نقبل است و بنمرد را باید معنی  
 معنی را بدین نیست تا آنکه ترتیب زیاده‌ای نقل سبب آن توان شد پس از دیان بنمرد  
 بر رباعی جایز خواهد بود و دیگری آنکه چنین کلمه که چهار حرف اصلی بعد از بنمرد در آن می‌گفت  
 باشد از کلمات عربی نیامده بلکه منتهی است در کلمات عجمیه و کلمات عجمیه اصلی می‌باشد  
 و از بنمرد سبب و اتباع او حکم نموده اند باصالت بنمرد در برابر بنمرد و استغنی اگر چه  
 در حال تضییع امقاط آن نموده اند بر دو بنمرد این دو اسم را از اصلی شمرده و در حال  
 تضییع نموده اند در صورتی که بنمرد و بنمرد و بنمرد و بنمرد و بنمرد و بنمرد و بنمرد و بنمرد  
 اصلی بوده باشد درین صورت بنمرد اصالت بنمرد محکوم به است چه بر تقدیر بر تلبیّی  
 آن لازم می‌آید که کلمه متمکن دو حرفی بوده باشد و درین جایز نیست بدینکه بنمرد  
 کلمه نیست که بنمرد در غیر اول کلمه غالب الزامه بوده باشد مطلقا و الباقیان  
 گفته که هرگاه بنمرد در وسط کلمه بوده باشد آن بنمرد اصلی است زیرا که دلیل بر این  
 بنمردی آن بوده باشد از سماع و عدم نظیر و دلیل بر زیاده‌ای آن در لغت  
 چند کلمه است که در آن بنمرد است شامل و شامل و اگر بنمرد در آخر کلمه الزامه  
 از دو حرف اصلی بوده باشد در صورت غالب الزامه است چون علیار  
 و الا اصلی است چون بنمرد یا بدل از حروف اصلی است چون باو و ک و در جای که  
 بنمرد در آنها بدل است از او که لام بالفعل است و نیز او گفته که بنمرد زاید حرف

اول زمانی و ثالث درایع و خالص و سادس و سابع و ثامن کلمه واقع میشود  
 به چون احر و شامل و شمال و جالب و حر و دراد و عاشورای و بر سه خارج  
 ان است که بجز این مواضع گاه زیاده نباشد نه اینکه درین مواضع غالب  
 الزیاده است و شیخ رجبی رخصه نموده که بجز اول بوده باشد حکم بریادتی ان  
 واجب نیست مگر آنکه دلیلی بر زیادتی ان نوده باشد بلی غالب است بر یادتی  
 ان در انوا سیمی که پیش از بجز در ان الف نایده نوده باشد بشرط آنکه پیش  
 از تلف سه حرف اصیل نوده باشد چون علیاد سودا و هجاء و ایلوم کز اول است  
 و مظهر فی الجاری علی الفعل ویم مثل بجز غالب الزیاده است در اول  
 کلمه بشرط آنکه بعد از ان سه حرف اصیل نوده باشد پس چنین سیمی بر گاه  
 دلیلی بر اصالت زیادتی ان نباشد از اشتقاق و عدم نظر بجز علیله  
 زیاده حکم بریادتی ان میشود چون بیع بفعیم و سکون نون و کسر با و جم  
 که نام موضعی است و بروزن مفعول است بریادتی میم و گاه میشود که ان حکم  
 دیگر مؤید علیله نظر است چون مثال مذکور چه اگر میم ان اصیل نوده باشد  
 موازن محفل خواهد بود و این وزن نیایده و از و با و میم مظهر کلی است  
 در اول بر سیمی که با خود از فعل نوده باشد مگر در رسم فاعل از فعل نکلا  
 مجرد مانند رسم فاعل در رسم دخول و مصدر میمی و کم و مان و رسم مکان و دین  
 و اشتقاق مؤید علیله زیاده است درین اشکله ملائکه میم بر گاه در وسط کلمه واضح

باشد و بوجان گفته که اصالت آن در خصوص محکم به است مگر در خصوص  
 چند فعلی که دلیل دیگر از استفاق و عدم نظیر دلالت بریادتی آن باشد  
 چون دلائل و دلائل و دلائل و دلائل و دلائل و دلائل و دلائل و دلائل  
 اسما و صیغی دانسته اند و چون ممکن و معدوم و متضاد و برکات و غیره در آخر طمعه  
 بوده باشند زاید است در اینم دهم و فها و هر قلم و هر قلم و هر قلم و هر قلم و هر قلم  
 و ازین قبیل الفاظ بسیار حکایت نموده و گفته که این محقق حکم با اصالت  
 بهم در بعضی ازین حکایت نموده بی دلیل صحیح و باز گفته که بهم زاید است و ارفع  
 اول حکم دانی و ثانی و ثالث و رابع و خامس آن چون منع و تمدن و دلائل و دلائل  
 و صادم و ایاد زید است مع گفته مضاعفا الا فی اول الرابعی الا فیما بحری  
 علی الفعل و دلالت کان استغور کفر فوط فوت و سلفه فحلیه و باقیان  
 زاید است در اول و وسط و آخر کلمه بشرط آنکه کلمه ثلاثی الاصول بوده باشد  
 چون بلع لغ یا و سکون لام و فتح بهم و عین بی نقطه که بمعنی سرب است و ازین  
 افضل است بریادتی یا در بهم که موارد فعل است و چون یا و ثانی در لیالی که  
 زاید است از جهت حصول صیغه جمع و استفاق درین چند مثال نیز دلالت  
 بر زیادتی یا دارد چون فعله زاید بر دلیل استفاق اول از لمعان و دوم  
 از ضم که بمعنی بعضی جایگزین است و سوم از حمله و چهارم از لیل باعنا  
 بلکه جمع او است و در هیچ یک ازین مواردی که استفاق آن باشد و بر تقدیر

بتحقيق شرط الخط فاعلم ان زيادة حكم برادتی با میشود هر چند که در بی دیگر دلالت بر آن نداشته  
 باشد و در اول رباعی الاصول زاید نیست بلکه اوصالی است و فعل چون بد  
 حرج و نظایر آن و در کس چون استغور بر وزن فاعول مانند حرف فوه علی  
 چه حروف زاید در اول کلمات رباعیه الاصول واقع میشوند مگر لغو الی  
 و استغور بفتح یا و سکون سین بی نقطه و سکون و او در ای نقطه نام صومی  
 است نزدیک یکو میان مدینه مشرقه و نام درختی که سودک بان می شود و نیز  
 آمده و جل شتر و رایبه و حادثه و ما بطل را بر کفته و شیخ رضی رضو فرموده که  
 عبارت اسم الافیمای بجز علی الفل غلط است چه کس رباعی بر چند ما خود از  
 فعل کویه باشد در اول آن یا زاید نمی باشد و غیر اول یا زاید و  
 واقع میشود هر چند که آن کلمه رباعی الاصول بوده باشد چون سنفقه کفیم  
 بی نقطه و فتح لام و سکون جاک بی نقطه و کسر فاء فتح یا و دو نقطه از زیر مخففه  
 و یا و دو نقطه از بالا که نام نیک است چه در این زاید شده از جهت  
 الحاق آن به قد عمه باینکه حروف آن چهار است بدینکه ابو جیان گفته  
 که یا زاید و واقع میشود در اول کلمه و بانی و ثالث و رابع و خامس آن بود  
 برین و ضیم و طینا و جذریه و سلیمه و بعضی گفته اند که ساکن کلمه و یا آن  
 نیز آمده چون الهائیه و خسر و انیه و دلو و دالاف زید تابع ثلثه اصول  
 فضاء الا فی الاول و کذا لیس کان و دثل و کجی و او و الف

زایده در اول کلمه مطلقاً نمی باشند البت با اعتبار آنکه ساکن است و این  
 محال و با اعتبار آنکه بر کاه در اول کلمه واقع شود بر تقدیر ضم و کسر ثقلب میزده  
 چون اوجوه و شاح در وجود و شاح چنانکه در باب اعلال است اگر کاه  
 دانسته خواهد شد و بر تقدیر فتح اگر چه ثقلب میزده نباشد لیکن کاه مضموم خواهد  
 شد چنانکه در حال تصغر و در فعل با ضمی مجهول و در نیصورت باید ثقلب میزده  
 شود و بنابرین مثبته خواهد شد آن میزده ثقلب از او میزده غیر ثقلب حاصل  
 میزد که این میزده ثقلب از او میزده باشد بلکه در اصل میزده زیاده باشد  
 و از کجاست که و او در اول کلمه زاید نباشد و مثل الف و او در ای نقطه  
 و مسکون نون و فتح تا در نقطه اربابا و لام که بمعنی بر است و حادثه عظیم است  
 موازن فیصل گرفته اند بنابر اصالت و او چنانکه محفل بفتح هم حاد  
 بی نقطه و مسکون نون و فتح لام که بمعنی کننده است برین وزن است  
 و بنویسند از بعضی حوز و قوج و او زایده را در اول کلمه حکایت نموده و  
 قول اول را نسبت بجهور داده و در غیر اول کلمه و او و الف زایده می باشد  
 غالباً بشرط آنکه حروف اصول آن سه باز یزده بوده باشد چون کثر و کفور  
 و جدول و عفر فوط و سه و اح و قبیتری بر آنکه الواحیان گفته که و او زایده  
 حرف ثانی بر آنست و رایج و خاص کلمه واقع شده و در اسم و فعل چون کثر  
 و حوقل و جدول و جهور و عرقه و لغد و دن و قلمه در نهادی الف زایده



حرف ثانی و ثالث در این دو خاص و سادس واقع شده در اسم و فعل مرد و  
 چون ضارب و ضارب و غیره و تعاضل و جلی و سلفی و الطلاق و احادی  
 و قنبری و اعزندی و النون کثرت بعد الف تا آخر و ثالث ساکنه نحو ثلث  
 و غیره و الحروف فی المضارع و الطامع و النون غالباً زائده است در دو  
 موضع یکی هرگاه در آخر کلمه واقع شود و پیش از آن سه حرف اصلی یا زائده  
 بود باشند چون عثمان و سکران و سرخان و غمان در جمع غائب  
 و از جهت که جمله زائده درین قسم شرط تقدم سه حرف اصلی است یا زائده  
 سه حرف گفته که نون در بران که نام موصوفی است اصلی است نیز این قیاس که  
 پیش از نون دو حرف اصلی است نه زائده چه یک را و الف زائده  
 اند و گویا هم در اکثر احوال این شرط استقامت باشد نموده چه در آنها پیش از نون  
 سه حرف اصلی واقع است دوم هرگاه نون حرف ثالث کلمه بوده باشد  
 و جمله زائده نون درین قسم شرط باینست که نون ساکن بوده باشد  
 چه بر قدر تحرک و نون غالباً اصلی است چنانکه جابر و دی در بعضی  
 از مواضع شرح این باب تصریح یا بمعنی نموده و درین شرط نیز گویا هم  
 استقامت باشد نموده چه او غیر از افعال آورده و نون در این دران ساکن است  
 و شیخ رضی رضم گفته که بر سه لازم است در او شرطی درین قسم که عیانت  
 است از وجود حرف یا زائده بعد از نون و درین این شرط غایب

اصالت نون را داشته و گفته که در غیره اگر چه نون زیاد است لیکن  
 زیادتی آن از زاده غلبه زیاده نیست بلکه از زاده استحقاق است چه الحاق  
 است از غیره بدون نون و در موضعی دیگر از شرح باب غلبه زیاده گفته  
 که اکثر اشیاء که معما ایراد نموده درین باب زیادتی حروف در آنها غالب  
 نیست خواه از زاده استحقاق معلوم است پس معقود معما اگر میان زیادتی  
 است که غالب الزامیده بوده باشند ذکر این اشیاء معقول نیست و اگر  
 معقود او بیان مطلق زیاد است خواه از زاده غلبه زیاده معلوم بوده  
 باشد و خواه بی ذکر این اشیاء صحیح است لیکن بنا بر کلام سابق است  
 چه از ذکر این احکام بعد از عبارت فان فقد فیلزم الزیاده مفهوم میشود  
 که مراد بیان اشیاء زیادتری بوده باشد که غالب الزامیده بوده باشند  
 و زیادتی آنها از غلبه زیاده مستفاد تواند شد اگر دلیلی دیگر بر زیادتی آنها  
 نبوده باشد و نظر در بعضی قاعده حکیه است از زیاده نون در ضمه مضارع  
 مکمل مع الغیر چون ضرب و تشدید و اشمال اینها در شرح رضی از غیره بود  
 که عقیده من است که حروف مضارعت از حروف زیادتی نیستند  
 چه در حروف زیاده نیستند چه در حروف زیاده معتبر است عدم افاده  
 معنی و حروف مضارعت معتبر معنی بعد بری نیستند که بدون آن حروف  
 بمعنی مستغنی نمی شود پس حروف در مضارع از قبل نون بنه و جمع است

بر وزن الفعل و لام بافتن از باب تفعیل و باب التثانیة گفته که علت اسم است بجزه و تفعیل  
و در جزای تفعیل اگر بجزه مملوءان اتفاقاً از حروف زباده نیست و همچنین  
مسطر و دکل است از زیاده و نون بر فعل ماضی بر کاف مفعول از ان فعل مسطر  
نموده باشد و مازاد مسطر و عه دلالت فعل است بر مفعول فاعل ان است  
از زیاده و چون نون در تقطع و اشال ان میگویند قطعه فاعل یعنی  
سویدم از ان فاعل برین نمود و بریده شد و پوشید و ما را فاعل گرفته  
منع راضی رض لازم می آید که این نون نیز زباده نبوده باشد چه درین  
بجزه مفعول مسطر و عهست و در ان ان بمعنی معلوم نیست و بلکه لازم می آید  
که سبک از حروفی که در افعال نیز بریده میباشد از اید بر مجرد زباده  
نمکوند بر چند از حروف زباده نبوده باشد چه بر یک از آنها افتاده باشد  
تازه میکنند چنانکه در ابواب مزیه و فیه دانسته شد و بعضی بمعنی در صحت  
مذکور شد و ابوجان گفته که نون زباده در اول کلمه و نانی و نالت  
و نال و خامس و سادس و سابع ان واقع میشود در کسم فعل بر د چون  
نرخس و غریب و غفر و سبیل نزد جمعی که وزن مفعول را از انابت نموده  
آند در فعل و انشد و خلش و رخس و انوریم و بر جان و سلایان و غیره  
و مسطر نیست از زیاده و نون در اول کلمه که از فعل مضارع پس اگر در اول  
اسم مادر اول فعل غیر مضارع نبوده باشد احوال ان نون محکوم است

بکر برگاه ماقبل شائ و بیلی دیگر دلاست کنند بر زیادتی آن و اگر نون حرف ثانی  
 کلید بوده باشد از دیدان قیاسی است در باب الفعالت و اگر حرف ثالث بوده  
 باشد از دیدان قیاسی است در باب ایغلال و مطر و است زیاده نون  
 در ثالث اسم برگاه پیش از آن دو حرف مفتوح الاول بوده باشد چون نشو  
 بشرط آنکه آن نون در مثل خود مدغم بوده باشد چون عجنس تشبیه نون  
 چه در بنصورت زاید برای لقیصفت آن نون که حرف ثالث است ممکن  
 نباشد این چنین را حقیقه است که چنین نونی احتمال اصالت قویا داشته باشد  
 دارد و حکم از آنها محتاج است دلیل از خارج و غیر او را زاید بیداند  
 و اگر در آخر کلمه بوده باشد همیشه از آن حرف علت نباشد البته این سخن  
 زاید است چون بلعن است چون غشیکین و آن حرف علت و او است  
 در بنصورت از دید نون قیاسی است در جمع مذکر سالم چون سلون و در غیر  
 آن سماعی است چون عر چون و اشال آن و اگر آن حرف علت الف  
 زیاده است پس اگر پیش از الف زیاده از دو حرف اصیلی بوده باشد بن  
 صورت آن نون البته زاید است بشرط آنکه از باب جیحان بوده باشد  
 و بعضی در بنصورت شرط نموده اند از برای زیادتی آن در چیز دیگری لقیصفت  
 ماقبل الف و دیگری آنکه پیش از الف سه حرف بوده باشد و بعضی زیاده  
 برین شرط نموده اند اگر دو حرف مضوم است باید اسم ثانی بوده باشد چون ثان

و سبب آنی گفته که اگر حکم با جملات آن منجر شود بوزن نایاب در مقیودت المیة  
 زاید است چون رفیعان والا علیه است چون دهمان و شیطان و الضح  
 است که در حکم زیادتی نونی که در آخر کلمه و منبش اذان الف باشد شرطی نبوده  
 برین نسبت که منبش از الف زیاده بود و حرف اصلی باشد و از باب جبران  
 بیوده باشد و در غیر مواضع مذکوره زیادتی نون سماعی است نه قیاسی و التاء  
 فی تفعیل و نحوه فی نحو عیون و از زاید بر دو قسم است قیاسی و سماعی  
 قیاسی است در باب تفعیل و تفعیل و تفاعل و افتعال و استفعال و تفعیل  
 و تفعال و بعضی از شراح در بیان این قسم ایراد نموده اند مضارع یا را  
 چون تقوم و تقرب و تاء یا میانی را که بر فعل ضعیفی و مثال الاستغاثات داخل  
 میشود چون قامت و قابله و مفروقه و نظایر اینها و تاء یا است را بسیار مشهور  
 که این ضمیر مخاطب و یا علامت خطاب است و تاء یا که مجموع است ضمیر خطاب است چنانکه  
 بعضی گفته اند تاء اصلی خواهد بود و ابو جبران گفته که در غیر مواضع مذکوره است  
 محکوم به است مگر در چند کلمه که از زیاده در آنها سماعی است و دلیل دیگر بر زیادتی  
 آن نسبت و سماعی در اول کلمه بسیار است چون مشاح و تضارب و تمراد و تنبیه  
 و تفتیب و تفتیل و مانند بسیار در دلیل این ایراد نموده و در شرط شرط واقع شده در  
 جای که حرف ثانی یا حرف ثالث بوده باشد مانند تفتیل و تفتح و چون زیادتی تاء  
 و تاء تفعیل است اکثر نجاة قابل شده اند با صامت تا در سجع و به بدلیت تکلیف

و در آخر کلمه نیز بسیار آمده و چون رغبت و رجوت و رجوت و ملکوت و رجوت  
و غلبوت و غیر آنها و البتین اطرقت فی استفعال و شدت فی استطاع  
قال سبب یو استطاع فمضارع یطیع بالضم و قال الفراء انما یفتح الهمزة و یفتح  
النا و فمضارع یطیع بالفتح و قد سبب الکساسة غلط لا یستلزم انما یفتح الهمزة  
و از رویاد سبب مطرد یکی است در باب استفعال شاید و درست در باب افعال  
چون استطاع یفتح همزه و میگویند سبب و یغیر چون گفته اند که در اصل طوع  
بوده از باب افعال چون فتحه و او یاقبل شغل و او یقلب الف شد  
سبب زیاد شد عوض از حرکت عین چنانکه در افعال یفتح همزه باز یافته  
بجای حرکت عین چه ان نیز در امثل از وزن بوده سبب نقل کسب و او یفتح  
یاقبل و انقلاب و او یالف و از یاد ما چنین شده و او یقلب الف کسب  
از یاد سبب درین کلمه خبر تغریب است که در ان راه یافته و فراد کوفیون گفته  
اند که استطاع یفتح همزه در اصل استطاع بوده مگر همزه از باب استفعال و در  
اصل استطوع بوده بر وزن استخرج سبب نقل فتحه و او یاقبل فیه و او  
منحک یاقبل مفتوح یالف استطاع شد بعد از ان تا بقیاد با جبار تعلیع  
ان با طاء و کرامت ادغام او با طاء و همزه مفتوح شد یعنی قیاس استطاع  
حاصل شد و طاء بر عبارت قاعوس البت که همزه بیار بین مکرر بوده باشد  
بر اصل خود و از همزه حکایت نموده که ان تا در انی اندازد بلکه در ماد عام میکند

و در قرآن مجید نما استعاره و تشبیه و طایفه خوانده و بیارین که از باب استفعال بوده  
 باشد مضارعش بسطع است یعنی حرف مضارع و حذف تا و اندک پس  
 در آن قیاسی است و بیار اول مضارعش بسطع است یعنی با و مضارع  
 و از یاد پس نشاء و میالف قیاس است و در محشری و جمعی از بنیاده از  
 جمله مواضع از یاد پس قیاسا شده اند موصی را که وقف بر کاف و کسره  
 واقع شود و گفته اند که در صورت از یاد پس بی نقطه یا شین نقطه در لازم  
 چه اگر وقف بطریق امکان کاف یا ن تعلق گیرد مشبه میشود خطاب بود  
 پس در اکثر متک و یک و مثال آنها گفته می شود و در حال وقف اگر شین  
 و یکس یا اگر شین و یکش و آن را پس یکشته و این را شین یکشته  
 نامیده اند یعنی هر دو کاف و سکون سین و شین اول و فتح شین شین  
 ثانی و نام و نقطه از بالا و بعضی بکسر بر دو کاف این دو کلمه را حکایت نموده  
 یا باعتبار آنکه بعد از باب فاعلی و بمعنی از یاد نمودن شین بر کاف خطاب  
 نوشتند پس باید موازن و حرصه بوده باشد مانند حلقه و سینه  
 که بمعنی گفتن لا حول و لا قوة الا بالله و بسم الله الرحمن الرحیم اند و چون  
 باین حکم یعنی زیادتی پس در مقام راضی شود گفته که سین در مقام راضی  
 جدا کردن از ایده بوده باشد لازم می آید که شین نقطه و از سر زاید بوده باشد  
 و حال آنکه آن از حرف بر و در مشبه و بعضی گفته اند دلیل بر عدم زیادتی

مسکن است که سن درین مقام مفید فایده است که آن فرق میان خطاب  
 مذکر و مؤنث است و چه وقت زواید مفید فایده نیابند و ابوجان گفته که بعضی  
 که بعضی گفته اند که سن زایده است در قدسوس قبله و صغیر سن و عید و سن از  
 جهت الحاق بر عصفور که در حقیقت و عشقته از جهت الحاق بر حجت و در بعضی از  
 جهت الحاق بر مرج و در عرقا سن از جهت الحاق بر داج و در خلا بس از جهت الحاق  
 بعد از و در خذر بس نیز بعضی قایل بر یاقتی سین شده اند یا اعتبار آنکه آن را شقی  
 در خذر میدانند و انا اللام قبله که بدل و عیدل حتی قال بعضی فی فیشته ضعیفه  
 مع فیشته و فی عقیل و فی طیل مع طیس الکثیر و فی محس کثیر مع امح و از دایم  
 نادر است چه او در اول و وسط کلمه نیاید و در آخر کلمه در خصوص علم زیاد شده  
 چون کبیل و عیدل در زید و عید و در غیر علم در آخر بسیار نادر است حتی اینکه  
 بعضی گفته اند در فیشته بفتح فاء سکون یاء و نقطه از زیر و فتح شین نقطه دار  
 لام و ما سر ذکر را گویند لام اصیلی و لام الفعل است و یازایده است یا آنکه فیشته بدون  
 لام نیز با بعضی آمده پس ظاهر است که لام زایده و یا اصیلی و عین الفعل بوده باشد  
 و گفته اند که این دو کلمه مرد و یا محاله موضوعند از برای یک معنی و بیجا تسبیح  
 دیگری نیستند و در بقل بعضیها و سکون یاء و نقطه از زیر قاف مقصوره و لام  
 که شتر مرغ را گویند نیز قایل اصالت لام و زیادتی یافته اند یا آنکه بدون  
 لام نیز با بعضی آمده که این حمایت حق است و در طیشک بفتح طاء و سکون



یار و نقطه از زیر و فتح سین و لام که جمیع آب و جمیع ریگ است و لام در لام فعل  
 دانسته اند و یار از آید با آنکه طبع بدون لام بهین معنی آمده و در تحمل  
 بفتح فاء سکون حار بی نقطه و فتح جیم و لام گفته اند که این اسم رباعی الاصل  
 و بر وزن جعفر است یا آنکه آنجی بفتح همزه و سکون فاء و فتح حار بی نقطه و جیم  
 بدون لام بمعنی آن آمده و آن شخصی است که در وقت ایستادن و زاده  
 و زاده رفتن سه پای آن نزدیک بیکدیگر یا شبها از یکدیگر دور باشد  
 و در جمیع این اشیاء غرض این روشن گفته اند که این کلمات باللام و بی  
 لام اصالتاً بموضعند و ابتدا و برای یک معنی بدون قرعیت یعنی برای  
 الیوجیان گفته که در عیدل عقیده انفس اصالت لام است و آن محض  
 عید الله است و در کتاب او سطر انفس مخالف این عقیده نرفته  
 و لام را زاید دانسته و جمیع را عباد الله شمرده در میشد و بقیل اکثر  
 گفته اند که لام زاید است بدلیل بیش و بحق بد و لام و این چنین بخیر  
 نموده اصالت لام را درین دو کلمه و خلیل قایل باصالت شده و در بقیل  
 و الیوجیه در این قایل بزیادتی شده و در طویل نیز این خلاف حکم  
 است و این قطاع قایل شده بزیادتی لام در بیشل یا باعتبار اشتقاق  
 لان نهش و ظاهر کلام سبویه اصالت لام اوست و در عینش نیز  
 سبویه قایل باصالت لام شده و محمد بن حبیب بزیادتی آن گفته

و لام در عینش

و لام در مشغول نیز در برده است و در جمله مملع بعضی گفته اند که مشغول است  
 در مملع و لام اصلی است و یکم زاییده و بعضی بکس قایل شده اند و با اعتبار  
 از مشغول در مملع دانسته اند و این قطاع گفته که لام در فعل بود مخصوص  
 از گفت و آنگاه و محفل زاییده اند و غیره و قایل با جالت لام در این  
 فعل نیز شده اند و بعضی گفته اند که لام در اسم آمده زاییده اند چون در کلمه  
 به نامک و آنگاه و اینچنین خود این قول را تصنیف نموده این روش  
 که این زبانی در بنا و کلمه نیست و نیز گفته لام زاییده حرف ثانی و ثابت مملع  
 و غامض و سادس واقع شده چون قلع و مملع و زیول و محفل و سرجیل  
 و آنما ایهای مکان الیه و لا یقید کما و لا یزید کما و خسته فاعها حرف یعنی  
 کالتنوی و باد البر و الا که و زما یزید افعال و نحو اینی خذت و الیاس  
 ای و ام فعل فیکون اتمته برلیل لایموت و اجیب بکوارا صا صا برلیل  
 شامت فعله کما بجهت ثم خذت اطهارا و کما اصلا ان کومت و در ثمره  
 و ثمره و لولو و کمال و یزید ایضا کوا کوا ارق اطرافه الحسن  
 حرجع للطویل من الجوع للمکان السهل یصلع لا اکل من السهل  
 و ثقلت و قال الخلیل اطرو کونه لفق مفعولته کما تها زکل فی شفا  
 و غلب و در یودن تا از حروف زایده خلاص واقع شده هر  
 را عینه انت که این از حروف زایده نیست و پنج و خراض بر او ایراد نموده اند

ادل اینکه در اخش در حال وقت تا زیاد و رخت گفته میشود اتفاقاً در  
 آنکه در ام احوال گفته اند باز یاد ما چه ام بضم هزه دم شده بر وزن محال  
 بدلیل استفاق ان المونه پس معلوم میشود که تا زیاده است بسم آنکه در اراق  
 برین لبر احق برین باز یاد ما آتده چهارم آنکه اخش بجمع را بکسر یا سکون  
 بضم فتح را اولی نقطه و عین بی نقطه بمعنی طویل انعامه نقل نموده با آنکه مشتق  
 است از جرج بضم جیم و را که بمعنی برین هموار است و چون در مشتق نیست  
 معلوم میشود که در مشتق زیاده است و همچنین بکسر یا سکون یا اولی نقطه  
 و فتح لام و عین بنقطه را بمعنی اول حکایت نموده با آنکه مشتق است از بلع  
 بدون یا بضم آنکه تحلیل بر کولته بکسر یا سکون را اولی نقطه و فتح کاف و  
 سکون و او و فتح لام و یا را بمعنی و تقریر به حکایت نموده و انرا موازن  
 بمفهومه شمرده با اعتبار استفاق ان از رکل بفتح را و کات که بمعنی یک  
 پای بر زمین زدن است و گفته اند ان جهنه و تقریر بر برابر کولته میکنند  
 که در وقت راه رفتن سبب سنگینی یا بقوت بر زمین میزند و مصر  
 گفته که اکثر این اعتراضات بر و وارد نیست اما اول بر آنکه یاد  
 در اخش برای سکت است پس از یاد ان برای افاده فایده  
 که بدون ان حاصل نیست چنانکه متوین زیاد میشود برای تعظیم و تکریم  
 و تشبیه اینها مانند یاد جرو لام هر که غرض از یاد اینها فایده

منفی است

یعنی است پس خیال کن اینها از معرفت زیاده نیستند ما و سکت نیز دارند  
قبل نیست و از عروض ثانی اگر ظاهر بر سر در دست با جفتار که افعال  
از زیاده آمده و آن جمیع است و از زیاده و اما چنانکه شاعر گفته است  
خندت و الیاس الی خندت یکسر عارضه دارد و سکون نون و کسر دال  
بی نقطه و خانام زینت و ام سوازن فعل است با صالت بزمه و هم  
بسم بریل شتقاقی آن از مومنه خیال کن که نکوشد لیکن میر و متیوان گفت  
که سوازن نام با فعل ممنوع است بلکه میتواند بود که یک هم زیاده و لام  
الفعل آن با مخدوفه و موازن فعلش بدین بود و باشد و مؤیدین  
احتمال آنکه خلیل در کتاب عین اللغه که میگوید تا قعت بروزن  
نقش است یعنی آنکه آن پس است بروزن فعله خواهد بود مانند آنچه  
بسم بزمه و فتح یا شده و بنابرین لام الفعل است زیاده و بر تقدیر سلیم  
که ام بروزن فعل بوده باشد با صالت بر دویم ممکنست که در این یک  
بسم زیاده و لام الفعل بوده باشد با جفتار صالت بر یک ازین دو کلمه  
بروزن فرعیت احدیها و مؤید این چند مثال هم ایراد نموده می باشد  
بفتح دال بی نقطه و سکون هم و تا که نقطه در شتر بفتح دال بی نقطه  
و سکون هم و فتح تا که نقطه و دال بی نقطه که در و احالت موضوعه از  
برای زمین بسیار هم و احدیها از دیگری یا خود نیستند بلکه اول هم

الاصول دثانی و رباعی الاصول است و دیم ثمره بفتح ثاء سه نقطه و فتح راء بی نقطه  
 شده و ثاء دو نقطه از بالا و ثمره ثاء بفتح و ثاء که در میان آنها را و سکنه  
 واقع است و الف و واء دیگر و ثانی در آخر چه بود و موضوعند اصالت از برای  
 برآب تا آنکه در ثمره یک ثاء و در ثمره دو ثاء است و دلیل بر اصالت بود و  
 ثاء در ثمره اینکه از بی زاید بوده باشد لازم می آید فصل بیان دو مرتبه  
 محک اصيلی و این جایز نیست چنانکه در زلزل مذکور شد بسم نو و و و لآل  
 صرافت که اگرچه لآل یعنی برادر بر فردیش است و طاهر است که مستوب بر نو و و  
 و ما خود را آن باشد بکن گفته اند که نو و و اسم رباعی الاصول و لآل آن خود را  
 از ثانی الاصول که آن عبارت است از لآل یعنی نو و و بدلیل آنکه فعال بر  
 از غیر ثلاثی بنابره چنانکه در موضع خود دانسته شد و صد استحقاق آن بر کس نیست  
 نموده و اعتراض بسم بر برد و ابراست چه ابراق بر حق قابل تاویل نیست و بعضی  
 جواب ازین اعتراض گفته اند به حمل این مثال بر سه و ذولبت بهم داده اند  
 که او در شرح خود گفته جواب ازین اعتراض ممکن نیست مگر این روش که نیست  
 بلفظ تعابلس و بدیه اعتبار آنکه چون همزه در اوراق بدل شده تا از زاده قریب مخرج  
 تو هم آن نموده که این تا فاء الفعل است بلفظ همزه باب فعال را بر و در اصل نموده  
 بعد از اسکان تا بداند شیخ فخری رضی الله عنهما اعتراض نموده بر هم که بلفظ خود بر قول  
 که و پزیده خواهر است نظری نمود و بدینتر گفته که درین کلمه سه لغت آمده اوراق بر

بر اصل خود و برق بر برق بضم باء مضارع و فتح باء و کسر را و سکون باء و اصل  
 بار برق بوده بر وزن یا کرم که اصل مضارع باب افعال است و چون سبب  
 اجتماع دو همزه در متکلم کجای می افتاد و به تبعیت در باقی صنفهای مضارع  
 نیز همزه می افتاد و بعد از انقلاب همزه بهها چون در متکلم ان اجتماع و همزه  
 بهها چون در لازم نمی آید و احتیاج بحذف نیست در باقی صنفهای مضارع  
 در کار نیست پس هر کجی بر وزن یا کرم حاصل میشود بعد از ان سبب  
 ثقل کسره یا یا قبل هر برق گفته می شود و شکوهم هر برق یا از باد و در ماضی  
 و مضارع هر دو و این ما عوض از حرکت عین الفعل است چه اراق در  
 اصل اریق بوده بر وزن اگریم فتحه یا یا قبل منتقل شده و یا در اصل کتب  
 ما قبل مفتوح ثقلب یا یفت گردید و عوض از فتحه لما را باره شده و ابراق بحصول  
 بوست و برق در اصل برق بود بر وزن یک کرم کسره یا یا قبل منتقل و عوض  
 از آنها فروزه شد برق بحصول بوست و اما اعتراض چهارم پس جواب ان  
 نیست اگر چه افشش المجرع و بملع مشق از جرع و بملع و البته لیکن جهو کجاست او  
 با و مخالفت نموده اند و این حکم مستحق از ان در اصل پیدا شد با اعتبار غلط  
 نسبت معنوی میان آنها و اینها پس این استحقاق واضح نیست و دلیل  
 زیاده نمی تواند شد و پوشیده ماند که این حرف در سجع اگر چه صورتی دارد لیکن  
 در بملع بصورتیست چه نسبت معنویه میان الکول و بملع واضح است و بجز

و جواب اعراض چنین است که اگر چه خلیل بر کونه را مشتق از کل و بار از اید و البته  
 لیکن جمهور را با مخالفت نموده اند و بار را اصله و بعضی از ایشان از آن خود از هر کلمه  
 گفته می دانند اگر چه بیاسبت در هر دو صورت مستحق است و هر کلمه بفتح یا سکون یا  
 و فتح کاف و لام و یا بمعنی ترکیب است و هر کلمه بفتح یا سکون را اذ فتح کاف و لام  
 و یا بمعنی کواکب است و اکثر آن را ما خود از هر دو دانسته اند بدانکه اوجیان گفته  
 که تا از اید در اول اسم و ثانی و ثالث و رابع و خامس آن واقع می شود چون  
 بنبر و صیغهم فلان و مصلح و ملو و در فعل نیز واقع می شود چون ابراق و آنچه مذکور  
 مذکور شد که با عینه زیاده حکم نربادتی غالب می شود در صورتیست که غائب الزاده  
 یک حرف بوده باشد لکن اگر دو حرف باز زیاده باشد در بنصورت که غائب الزاده  
 حکم نربادتی مستلزم بفضلی است که هم بان اشاره نمود باین قول که فان تعد  
 و الغالب مع ثلثه اصول حکم باز زیاده جنبا و ضیعا کجی یعنی اگر بر دو حرف زیاده  
 در کلمه غائب الزاده بوده باشد پس اگر در آن کلمه غیر آن حرف غائب الزاده  
 سه حرف اصلی بوده باشد در بنصورت حکم نربادتی آن حرف غائب الزاده تمام  
 می شود چه بر تقدیر نربادتی از آنها بنامی کلمه نربادتی حرفت اصلی باقی می ماند چون خطی  
 بفتح حا و بی نقطه و با یک نقطه و سکون نون و فتح ط و بی نقطه و الف مقصوره  
 که بمعنی نومه قامت است و بمعنی شکم کوچک نربادتی چون نون و الف و در آن  
 غلبه زیاده را بیدند و بجز از اینها نیست حرف دیگر باقی است که حکم باصابت آنها می شود  
 و اکثر لغت

[illegible]



جهت الفتح و انصورت را هیچ است حکم زیادتی است چند مثال برآورد نموده اول و دوم  
 سوم و دهم که در آنها در حرف غائب الزیاده متحقق است و این معقول نیست پس  
 یکی از آن در حرف اصلی و دیگری زایده خواهد بود و بر تقدیر زیادتی میم و اصلت این  
 دو اسم ملذون مفعول خواهند بود و این وزن شایع و بر تقدیر عکس فعل خواهد  
 بود و این وزن نیابده پس متعین است حکم زیادتی میم و اصلت یاء در این وزن  
 میم و یاء بفتح میزه و سکون یاء و دو نقطه از زیر و فتح دال بی نقطه که یاء و عوفان  
 به میزه و یاء در این غائب الزیاده اند بر دو علت مذکوره زایده میشوند بود پس یکی از  
 دو حرف لام و حاء اصیلی است و اصلت همزه با زیادتی بصورت است چه در زیاده  
 موازن فعل خواهد بود و این وزن نیابده بخلاف عکس که در وقت موازن  
 مفعول و این از وزن شایع است و شمع رضی زور عرض نموده که وزن فعل بهر  
 شایع است در اسم جمع العین چون صرف و صیغ و مانند اینها یکی از مفعول العین  
 یعنی از عین بفتح عین بی نقطه و فتح یاء و شده و نون که بمعنی سیال برین  
 وزن نیابده چهارم تیمان بفتح یاء و دو نقطه از بالا و یاء و دو نقطه از زیر مشدده  
 منقوذه و مسوره نیز آمده و حال بی نقطه و الفت و نون که بمعنی طویل القامت است  
 و بمعنی مقدم نیز گفته اند معنی یکی که کارهای بنیاده و بی تاخی بسیار میکنند بدانکه وزن  
 کلمه از یاء مشدده یکی اصیلی و عین الفعل است و حال لام الفعل و الفت و نون  
 زایده اند و یاء و دو نقطه از بالا و یاء و دو نقطه از زیر که در غنیمت بیاید و عین الفعل

علامت الزامه اند و حکم بر نداشتی هر دو ممکن نیست چه در صورت انکه موازن  
 میماند خواه بود بی نام و فعل و حرکت اصول این سخن در در خواهد بود بی شک  
 بعضی این جایز نیست پس نامی است از نام و یا یکی اصلی و دیگری زاید خواهد بود  
 و اصلت باید و نقطه از زیر وجوب بخوار بودن نام است چه در صورت انکه  
 موازن مفعولان خواهد بود و درین وزن تیاره بر بلند حکم باصلت باید و نقطه  
 از بالا نمود تا آنکه موازن مفعولان که اند و دران شایسته است بوده باشد مانند  
 قبحان و تشبیهان چنانکه بر روی و شیخ نظام تصریح نموده اند و پوشیده نماند  
 که نیاز اصلت باید و نقطه از بالا از ندادنی با موازن مفعولان تشبیه بر عین مضمونه  
 خواهد بود چنانکه شیخ رضی و صفی تصریح نموده چه در اول کتاب مذکور شد که از  
 حرکت زاید مکرر در موازن تعبیر مفعولان تقدیم می شود و درین وزن نیز شایسته  
 مانند قبحان و تشبیهان و قبح یا مضموده در میان از سبب مضمولت و جواز  
 که آواز این بعضی در مضمون مضمولت که در شرح حماسه گفته که گمان  
 بر وزن مفعولان بقع عین است و کسر عین در وزن جایز نیست چه مفعولان  
 بکسر عین در صحیح غایده پس معتدل را نیز بران قیاس باید نمود و عین غرض است  
 بکسر عین بی نقطه و سکون را از نقطه و سکون و سکون باید و نقطه  
 از زیر و نام و نقطه از بالا که نام مرعیت و نام شهری بیکفته اند و او و نام  
 و نقطه از بالا بر وزن غالب الزامه اند که در مضمون مضمولت است

باعتبار یاد دو نقطه از زیر در آن البته زایده است پس اگر این دو حرف نیز  
 زایده بوده باشند اصول کلمه در حرف خواهد بود پس لام محالیه یکی از آن دو حرف  
 اصلی خواهد بود و دیگری زاید و بر تقدیر اصالت واو زایدی تا این کلمه موافق  
 جنسیت که وزن شهور خواهد بود و بر تقدیر عکس موازن قبول خواهد بود  
 و این وزن نیامده پس بایدی نامستعین است ششم قطعی بهی قاف و  
 تا بر بی نقطه مفتوحه و واو ساکنه و طاء دیگر و الف مقصوره که نام موصی است  
 و مرد یا بلندی که چهار از نزدیک گذارد در وقت راه رفتن نیز آمده  
 بهی که زایدی و الف هر دو در آن مخالف الزامیه و نه و حکم زیاده بی بر دو  
 موجب انحصار حرفت اصول است و در دو وجه واو در آن الزامیه  
 زایده است و حکم باجالت طاء و الف موجب است که الکلمه موازن  
 مغولی بوده باشد و این وزن نیامده بخلاف عکس در مقصوره و آن  
 فاعول و این وزن شایع است مانند غشول که بمنی مسترخی است  
 و منقم اذکولی یکسر همزه و سکون و او و لام مقصوره دیگر و الف مقصوره که  
 فعل یا فاعلی است بمنی اسرع وجه لام ثانی و الف در آن مخالف الزامیه  
 و زیاده بی بر دو و انحصار اصول کلمه است در دو وجه همزه و او در آن  
 البته زایده آید و اصالت لام و زیاده بی الف موجب موازن آن کلمه  
 است یا فاعولی و این وزن نیامده عکس مستعین است تا آنکه بر وزن  
 افعل

افعال بوده باشد که از او در آن مشهوره است مانند عشوب و نظایر  
 این بنسب حوالا با جمع جاری نقطه و سکون و او و لام و الف و با و دو نقطه از  
 از زیر و الف که نام درست و در هر دو این چه و او و با و در آن غالب الزام داده اند  
 و حکم زیاده ای بر دو موجب اختصار حرکت اصول است در دو باعتبار آنکه بر دو  
 الف و در آن زیاده اند و حکم زیاده ای باید احوالت و او نیز جایز نیست چه در نحو  
 الف که موازن فعلا با خواهد بود و این وزن نیامده پس عکس متعین است تا آنکه  
 موازن فاعلا بوده باشد که این وزن آمده چنانکه جار بریدی تصریح نموده اند  
 نه و حالا نیز در با نقطه و عین بی نقطه که معنی ث است و شیخ رضی رخصه فرموده  
 که اگر چه فاعلا و فعلا با هیچک ثابت نیستند لیکن حکم زیاده ای و او ادبی است  
 چه از و با و او ساکنه بیشتر است از و با و متحرک و دیگر آنکه فاعلا ثابت است  
 چون نورات اگر چه فاعلی ثابت نیست بخلاف فعلا با و فعلا با که بیکی ثابت  
 بنسب همیر بفتح و با و دو نقطه از زیر و با و ساکنه در میان آنها و را بی نقطه شده  
 بعد از آنها که نام صمغ درختی است که بایه اول و ثانی در آن غالب الزام داده  
 اند و حکم با صالت با و اول و زیاده ای با و ایله موجب موازنه آن کلمه است  
 با فیصل تشدید لام و این وزن نیامده پس عکس متعین است تا آنکه  
 موازن یفعل بلام شده باشد که این وزن نیز اگر چه نیامده لیکن  
 یفعل تخفیف لام آمده چون بر مع و لمع و طمع و غیره این بعنوان تخفیف لام

واقع میشود و وزن یفعل تشدید لام حاصل میشود پس این وزن فی الجمله تحقیق دارد  
 بخلاف وزن فاعل تشدید لام که آن اصلاً مستحق مینیت چنانکه جابر بر دی گفته  
 درین مثال نیز حکم زیادتی بر دو ممکن مینیت چه از حکم موجب انحصار حروف اول  
 اوست در دو با اعتبار زیادتی بر دو ممکن مینیت چه از حکم موجب انحصار حروف اول  
 اوست در دو با اعتبار زیادتی با و اصل است و او نیز جایز نیست چه در این صورت الف و ز و ن  
 فعلاً یا خواهد بود و این وزن نیامده پس حکم مستحقین است تا آنکه توازن فاعلاً  
 باشد که آن وزن آمده چنانکه جابر بر دی تصریح نموده مانند زو عالا بر ایا نقطه و عین بی  
 نقطه که بعضی نشاء است و شرح رضی رضی فرموده که اگر چه فو عالا و فعلاً یا یک است ثابت  
 نیستند لیکن حکم زیادتی و اولی است چه از دو با و او ساکنه بیشتر است از با و  
 متحرک و دیگر آنکه فو عال ثابت است چون توازن اگر چه فو عالی ثابت مینیت و  
 بخلاف فعلاً یا که یک ثابت نیستند هم بیشتر نفع دو با و دو نقطه از ز و ن  
 ساکنه در میان آنها و را بر بی نقطه شده بعد از آنها یکی از ن و و را که با هم در غم  
 شده اند و شرح رضی رضی فرموده که در هر سه غالب الزامه است که یک الضعف و با  
 پس این با موازن فاعل است تشدید لام یا اصل است یا و اول و زیادتی یا توانی  
 و الضعف یا موازن فاعل است یا زیادتی بر دو با و اصل الضعف و هر سه  
 وزن ندارند پس ذکر این مثال در اینجا موقوف است و سپردن آنرا به موازن  
 فاعل تشدید لام در اینجا چنانکه اعتماد بر تشدید را در هر سه نموده و آنرا تشدید لام

دانسته و این وزن موجود است چون بر مع و بلع و گفته که از آن گفته سبب است  
 حق است چه اگر موازن یفعل بنوده باشد با موازن یفعل تشدید لام خواهد بود  
 و با موازن یفعل و یک ازین دو وزن جایز نیست اما اولی زیرا که در آن شبه  
 اشتقاق نیست چه مثل زکب بهر مستعمل نشده تا آنکه استحقاق این از آن  
 نواند نمود و جایز نیانی لازم می آید زیرا دلی باید شود که در غیر اصل کلمه نیاید بلکه بر وزن  
 یفعل تشدید بر لام بوده باشد لام نمی آید مگر تخفیف و این در رسم غالب است  
 و دیگر آنکه یفعل بلام شده نزدیک نیست بوزن موجود که آن یفعل تخفیف بلام است  
 چون بر مع و بلع و هم از دقان بفتح بمره و سکون را بر این نقطه فتح و دو وزن الف  
 و فون که در بسیار کرم را گویند چه بمره و دو در اغلب زیاده اند حکم بر زیادی  
 هر دو موجب انجام انحصار حصول الکلمه است و در دو اصل بمره و زیادی واد  
 جایز نیست باعتبار این که بوزن نادیده در بصورت الکلمه موازن فتون خواهد  
 بود و این وزن نیاید پس لایق آنست عاقل خواهد بود و موازنه با افعلان خواهد بود  
 و این وزن ثابت است چه اینهمان بمقدم فون بر یک نقطه منقوله و صاحب  
 بنابر گفته که فتح با اینهمان روا نباشد بکن محظوظ است و این نام توضیحی است  
 و صاحب صحاح گفته که در بعضی از کتابهای لغت اینهمان بخلاف نقطه در است بکن شیخ  
 میگوید است بدانکه بر وزن افعلان کلمه دیگر بر او اینهمان نیاید و از جهت بعضی از شراح گفته  
 که محل آردان برین مثال واجب است چه حل بر فون که از آن یک مثال داده باشند بهتر است

از اصل بر وزن که در اصل شالی نداشتند باشد و ما بجهت این دویم هم اشاره نمودیم این قول که فغان  
 نه جبارج با کثر لھا کما تصفیت فی بقیان و الواء فی کل و لون حفظا و دادھا یعنی اگر  
 هر یک از این دو حرف از یاده باصالت دیگری موجب خروج کلمه از اوزان شود  
 بوده باشد درین صورت حکم زیادی ان حرفی که بیشتر زیاده واقع میشود راجع است و  
 جهت انضاج این قاعده سم سه شال ایراد نموده اول بقیان بقیع تا ز و و نقطه از بالا و  
 نشه برادر و نقطه از زیر مفتوح و فاعلف و لون که بعضی اول زمانست چنانکه میگویند جازیه  
 فی بقیان اشهر یعنی فی او و درین مثال معارضه واقع شده بیان تا و یکی از دو باب و غم  
 و بر هر تقدیر بر این حکم موافقتی ندارد چه ان سر وزن نقصان با فغان میشد بر عین است  
 و چنانکه ازین دو وزن مثال دیگر گذارد و هر دو حرف نیز ازین دو موضع غالب اند  
 اند لیکن چون زیادی بنسبت از زیادی تا حکم زیادی تصفیت نموده اند باصالت  
 تا بداند که شرح بقیان و بقیع ان بر وجه مذکور موافقت گفته شیخ نظام و جابر بر دی است  
 و پوشیده ماند که بنا بر نظیر بقیان خواهد بود و دانسته شد در اینجا که بر تقدیر زیادی یا و  
 دو نقطه از بر موزان فغان نشد بر عین خواهد بود و ان هم وزنی دارد مانند بقیان  
 و بیان پس مثال ما نحن فیه نمی تواند بود چه در بنصورت باعتبار موزان حکم برادر  
 یا دو نقطه از بالا و کسره همزه مخففه و فاعلف شده بوده باشد چنانکه ظاهر کلام شیخ  
 رضی است و دو حرف غالب از یاده یکی نام است و دیگری همزه بنابر اصالت تا در  
 همزه موزان فغان به نظیر حکم شش موزان نقصانست و چنانکه بنامه و بر گرد حرف

از زیاده اندکی که بمقتضای غلبه تصنیف حکم زیادتی قاضی است که این شبهه استقامت است  
 چه احتمال استقامت آن از آن تشبیه بر فایرود بر چند که مناسبت معنوی میان آنها  
 مستقر نیست و مؤید این صاحب قاموس بقوله تا بر وزن تخیله از آن استقامت  
 و بمعنی چین و زمان حکایت کرده و متجان نیز همان بمعنی دویم گوئال که بفتح کاف  
 و زاء و سکون همزه و فتح لام اول که بمعنی کوتاه است چه درین مثال تعارض واقع است  
 همان از زیاده و با صالت همزه و عکس این و بر هر تقدیر حکم موازنی ندارد چه بر  
 تقدیر اول بر وزن فاعل است و بر تقدیر ثانی بر وزن فاعل و بیچک ثابت نیست لیکن  
 چون از زیاده و او بیشتر است حکم زیادتی آن شده از برای الحاق به خطا و کسر  
 حاربی نقطه و سکون نون و فتح طاء بی نقطه و سکون همزه و دو کرون است و آن  
 زیاده خیال که پیش ازین دانسته شد و تعارض واقع است میان زیادتی همزه و  
 و او بر هر تقدیر حکم موازنی ندارد چه درین موازن فیعی با مفعول خواهد بود و بیچک  
 همین دو وزن بنده لیکن چون از زیاده و او بیشتر است از حکم همزه موازنه او را  
 نموده اند و اما جمالی بیوم اشاره نمود باین قول که فان لم تخرج مخرجها راجع بکلیها  
 ارشاد و قبل شنبه اکلا استقامت و من ثم اختلف و فی باج و حاج و نحو محب و کسب  
 الضیف و واجب بوضع شنبه فان ثبت ضمها فباکلا فبها اتفاقا که از تصدیق  
 فان لم یکن بجمعها من شنبه اکلا استقامت کیم منقلب و معلی و فی تقدیم اعلیهما علیها  
 نظر و کذا الله قبل ران فعال بعلیه فی بجمع فان شنبه مخرجها راجع باغلب الوزین



و قبل باینها من ثم مختلف فی مورق وون جوان فان نذر احتملا کما حوالن  
 فان قدرت شته الاستفاق بینهما فی کلا علی کلمه افعی واولک ان لم یثبت  
 فان نذر احتملا کما سطواته ان ثبتت انواته واولا ففقدوا نذر افعی  
 اساطین بدانکه هرگاه وزن یکله از وزن مشهوره بیرون نرود بر تقدیر بر باد  
 و یکب از ان دو حرف غالب الزیاده و اصلت دیگری در بصورت علم  
 بریادتی یکی از ان دو حرف محتاج بر حجتی است و مرجع چهار نفر میشوند بود و اظهار  
 شاذ و شبهه استفاق و اغلبیت وزن و امتیست و مراد از اظهار شاذ است  
 که دو حرف بمجانس در کلمه یافت شود بدون ادغام احدی با دیگر یکی چون  
 یاجج و علت ترجیح آنکه اگر یکی از ان دو حرف بمجانس زیاده نبوده باشد  
 بلکه بر دو اصلی بوده باشند ادغام خواهد بود پس هرگاه یکی از آن دو حرف بمجانس  
 یا حرفی دیگر غیر این دو حرف بمجانس غالب الزیاده بوده باشد حکم بریادتی  
 یکی از ان دو حرف بمجانس میشود اما اگر اظهار شاذ یعنی ترکیب ادغام بخلاف  
 قیاس لازم نیاید چه وجوب ادغام در بصورتیست که ممکن بر دو حرف  
 اصلی بوده باشند و اگر یکی یاده باشد ادغام لازم نیست و مراد از شبهه  
 استفاق موافقت کلمه نیست با کلمه دیگر در اصل حروف بدون موافقت  
 و مناسبت در معنی پس هرگاه در کلمه دو حرف غالب الزیاده بوده باشند  
 و بر تقدیر بریادتی هر یک در اصلت دیگری ان کلمه موزونی در شته باشد

ممکن بر تقدیر زیادتی ملک حریفی با اصالت دیگری موافق بوده باشد آن کلمه  
 با کلمه دیگر که توهم استفاق این در آن تواند شد و بر تقدیر عکس می نمود  
 حکم زیادتی نیز فیکه موافقت بر آن تقدیر حاصل است اولی و راجح است و برادر  
 از غلبت وزن است که اگر چه این کلمه بر تقدیر زیادتی بر یک از آن دو  
 با اصالت دیگری موافقتی دارد و ممکن بر یک تقدیر موافقتش از کلمات بسیار  
 و در بعضی صورت نیز نه حکم راجح است و برادر از افضلیت است که زیادتی یکی از آن  
 دو حرف غالب از زیاده تقابین نزد یک تر باشد از زیادتی حرف دیگر و بعد  
 از این تقدیر این مقدمه می گویم در شرح کلام مهم که بر کاه وزن کلمه خارج از وزن آن  
 مشهوره بنوده باشد بر تقدیر زیادتی بر یک از آن دو حرف غالب الزامه  
 با اصالت دیگری در مضبوط و کلمه مشهوره اظهار شد است بانی و بر تقدیر  
 مشتمل بر شبیه استفاق است بانی و بر هر یک از چهار تقدیر افضلیت وزن  
 مستحق است بانه و بر تقدیر تحقق هر چهار معضای یکسانیت با مختلف با معنی  
 که یکی معضای زیادتی حریفیت با اصالت حرف دیگری و دیگری معضای کثرت  
 پس بر تقدیر تحقق اظهار شد از حکم معضای او مشهوره مطاعا خواهد آن دو معنی  
 دیگر باشند و خواهی و خواه معضای یکدیگر باشد و خواهی و بعضی گفتند که بر  
 تقدیر معارضه اظهار شد از شبیه استفاق حکم معضای شبیه استفاق میشود  
 نه اظهار شد و این قول را هم صنف شمرده و از جهت این خلوت اختلاف

نموده اند دریاچ. بفتح مایه و نقطه اندیز و سکون هزه و فتح جیم اول که نام مضوعی است  
 و بعضی از شراح گفته اند که نام قبیلۀ است و یاچ. بفتح سیم و سکون هزه و فتح جیم  
 اول که نام مکان است چه دریاچ در حرف غایب الزیاده متخلف است یا و دیگر یا  
 هجین و دریاچ در حرف غایب الزیاده متخلف است هم و اهد جین و بر تقدیراتی  
 اول یاچ موزن بفتیل و یاچ موزن مفضل است و بر تقدیر زبانی حرف ثانی  
 هر دو کلمه موزن مفضل اند و این اوزن هم شایع و مشهور است و ترجیح احدهما  
 محتاج بر مرجح نیست و از اخبار اظهارش از تشبیه اشتقاق بر دو متحقق و حارص  
 اند چه اظهارش از مقتضی است که باویم اصیلی و جیم زایده بوده باشد و تشبیه  
 اشتقاق مقتضی عکس است چه احتمالی اشتقاق این دو کلمه از رایج بفتح هزه  
 هزه و تشدید جیم برود که آن معنی دو پدنی است که صدای پای اندک شنیده  
 بشود و از آن در این صورت بر دو جیم اصیلی و باویم زایده خوانند بود پس بنا بر  
 مشهور که اظهارش از و راچ است یک جیم زایده و باویم اصیلی خوانند بود و بنا بر  
 قول ضعیف بر عکس و بعضی گفته اند که وجود مجیب بفتح مهم و سکون حارصی  
 نقطه و فتح باو یک نقطه اول که نام مردی است معنوی قول ضعیف است  
 یعنی قول ترجیح تشبیه اشتقاق بر اظهارش از چه اشتقاق مجیب موزن مفضل  
 است بر زبانی نیم و اصالت بر دو یا با که مشتمل است بر اظهارش از و علت  
 حکم این بر ادبی جیم صاحب است که در مشتق از حبه است و اند و جواب  
 انراست

و خوف آنکه این کلمه از محل نزاع برودنت چه اشتقاق محبت از تحت اشتقاق  
 واضح است نه شبیه اشتقاق باعتبار آنکه در بعضی نیز محبت و حب میباشد و  
 ازین دانسته شد که اشتقاق واضح مقدم بر علامت دیگر چه جای مرجحات  
 دیگر با وجود اظهارش در شبیه اشتقاق ثابت بوده باشد بر تقدیر زیادتی حرکت  
 از آن دو حرف غالب الزام داده و اصلت و کبری در تصور حکم مقتضای اظهار شود  
 انشاقا چون عهد و بقیع میم و سکون و تشدید دل خواهد بود و بر تقدیر عکس مشتق  
 از عهد بقیع میم و سکون و دال مخففه لیکن اظهارش و محضی اصالت میم را  
 بکب دال است چه اصالت هر دو دال موجب لزوم ادغام است پس حکم بر تکیه  
 دال ثانی مانده اند از برای الحاق بقیع چون تردد و در اظهارش از دال کلمه  
 مشتق نباشد پس اگر شبیه اشتقاق مرجح زیادتی یکی از آن دو حرف غالب  
 الزام داده بوده باشد در بیضورت حکم زیادتی آن حرف و اصلت حرف دیگر  
 لازم است اتفاقا باین طریق که انقباض و آن مرجح زیادتی آن حرف نموده باشد  
 چون موجب بقیع میم و سکون و او فتح طاء نقطه دارد و باین نقطه کلام  
 موصفی است نزدیک یک و معنی بقیع میم و سکون عین نقطه و فتح لام و الف  
 مقصوره چه شبیه اشتقاق مقتضی زیادتی میم و اصلت او و الف است  
 درین دو مثال باعتبار آنکه و طلب و علو آخره و ممکن است اشتقاق  
 اجماعی ازین ما و طلب و معلی زیاده و نیز حکم نموده معضای اشتقاق این

و مثال از موازن مفعول گرفته اند و عکس نموده اند تا بلکه منوط به موازن مفعول  
 و مفعول موازن فعلی بوده باشد و مفعول و فاعل و فعلی در غلبه مساوی غلبت  
 بعضی بر بعضی و اگر غلبت وزن معارض باشد اشتقاق بوده باشد در محصور  
 حکم مضایبی شبیه اشتقاق اتفاق می افتد بلکه محل خلاف است بعضی ضرورت  
 غیر شبیه اشتقاق را ترجیح داده اند و جمعی غلبت را و با محصور ترجیح غلبت  
 بر شبیه اشتقاق گفته اند که زبان موازن فعال است بر زبانی مضاعف و الف  
 و اصل است و وزن در وزن فعالان نیست با صامت بر دویم و زبانی الف  
 هر دویم و زبانی الف و نون با اعتبار آنکه وزن فعال در کلمات غلبت از وزن  
 فعالان با آنکه شبیه اشتقاق بعضی عکس است چه اگر بمعنی اصلاح آمده و ممکن است  
 اشتقاق زبان از آن درین اصلاح نیامده و جمعی که شبیه اشتقاق را بر غلبت  
 وزن رحمان سیدهند در زبان قابل عکس شده اند یعنی از موازن فعالان  
 و آنستند و اگر شبیه اشتقاق بر تقدیر زبانی بر یک زبان بود حرف غائب  
 آنرا داده محقق بوده باشد پس آن مرجع زبانی میچاک از آن دو حرف نمی تواند  
 تواند بود پس اگر غلبت وزن مرجع زبانی یکی از وزن دو حرف بوده باشد  
 در ضرورت حکم مضایبی غلبت میشود اتفاقا باشد بلکه اینست  
 معارض آن بعضی مضایبی زبانی حرف دیگر بوده باشد در تقدیر معارض نیست  
 حکم مضایبی غلبت اتفاق می افتد بلکه محل خلاف است که در ضرورت ترجیح غلبت را

مرجع دانسته اند و بعضی عمل معضایی را مثبت نموده اند و از جهت این عمل  
 اختلاط نموده اند زیرا در این بعضی هم در سکون و او وضع را بی نقطه قرار  
 که نام نزد است جمعی که اعلیت را ترجیح داده اند بر اقلیت گفته اند که این  
 مفضل مشتق است از وزن برادنی هم در اصل است و او نیز بر وزن فاعل است  
 هم و برادنی و او را آنکه مشتق بوده باشد از وزن ماضی را آنکه وزن مفضل است  
 است از وزن فاعل و بعضی که اقلیت را ترجیح داده اند بر اعلیت معکوس  
 نموده قابل شده اند با اعتبار آنکه قیاس در آنکه که خوار و فاعل است و او و مشتق از  
 و او هم بوده باشد که عین الفعل است بیرون موعد پس بر تقدیر ماضی هم  
 که را او کسور بوده باشد نه مفتوح و در نحو مانع فاعلی نقطه سکون و او  
 و هم و وزن که نام ماضی است اختلاط و وقع شده در اصل است و او  
 و برادنی فاعل و اتفاقا بر وزن فاعل و مشتق است از خود که معنی کردن  
 است و کسی قابل شده به یکسان نموده و او را وزن او با فاعل و اتفاقا ان سخن  
 که معنی کند است با اعتبار اعلیت وزن اعلی و عدم معارضة نیست با آن چه  
 بر وزن فاعل و در وقت قیاس سازند و اگر بر تقدیر مفتوح باشد اتفاق بر تقدیر  
 زیاده ای هر یک از وزن دو حرف نمایان زیاده و اصل است و یکی از اقلیت  
 وزن مرجع زیاده ای هر یک از آن دو حرف غائب زیاده بوده باشند اعتبار  
 بر وزن هر دو وزن در صورت زیاده ای هر یک از آن دو حرف با اصل است و یکی

چون از جوان بفتح بجزه و سکون را بوی نقطه فصحیم و اولو الف و لک  
 که محبوب از غولان است همه ممکن است که بجزه ان زائده و اولو اصلی سکون  
 افغانان بوده باشد بنا بر شبهه استفاق ان از جابر و عکس ان بوازنه  
 استفاق فیلوان نیز ممکن است بنا بر شبهه استفاق ان از ارج بفتح بجزه و  
 برهم نقطه و مردوزان نادرند بر آنکه شیخ رضی در ضرر مرده که حکم معجزات  
 و زمین درین مقام خوب نیست از دو جهت یکی آنکه این قسم را از اقسام  
 ان شمرده که درین از اوزان مشهور و پذیرند چه این قسم از جمله لغات  
 قول است که گفته خان لم تخرج منها دویم آنکه وزن افغانان نادر نیست  
 بلکه وقوع ان بسیار است چون استخوان که نام گوی است و العیان  
 که بمعنی بازی کوشش است و افغانان که نام کلی است و افغانان و مانند آنها  
 پس گویم ادمه از ندرت بمعنی غلبه است نه از ندرت و پوشیده ماند که بر تقدیر حق  
 سبب اتفاق بر تقدیر اگر مردوزان در غلبه نداشتی بوده باشند در صورت  
 نیز زایدتی بر یک از ان و در حرف و اصالت و بر تحمل است بی رجحان  
 پس اگر چه بجای خان ندران خان غلبه است نه بر مبدی و چه اگر اوصاف  
 شیخ رضی ارم در ضرورت بنی زید و اگر شبهه استفاق بر هیچ نقد تحقیق نبوده  
 باشد در ضرورت اگر احد وزین اغلب بوده باشد حکم معضای ان  
 مستقیم است و مع جابض این قاعده سه مثال دارد نموده اول آغوی

بعضی همزه و سکون فا و فتح عین می نقطه و الف معقوره چه حکم زیادی همزه  
 و اتصال الف معقوره که منقلب از و او است در آن متعین است و در بعضی  
 بر وزن افعول جواب بود و عکس آن جایز نیست تا آنکه موازن فعلی بوده باشد  
 اگر چه این وزن در غالب است یا اعتبار غلبت وزن و پوشیده ماند که ذکر این  
 مثال در مقام خوب نیست یا اعتبار بحق شده استفاق بر تقدیر اول چه ممکن است  
 استفاق از فتوة پس این مثال از جمله اشکال آن قاعده است که گفت فان  
 لم یکن اظهار نشسته استفاق دریم اولگان بعضی همزه و سکون و او و فتح نقطه  
 از بالا و کات و الف و لون که نام موصفی است و شخص کوتاه را نیز گویند خدایا  
 همزه و اتصال و او در آن متعین است و بر وزن افعالات و عکس نیست تا آنکه  
 موازن فتولان فتولان بوده باشد یا اعتبار غلبت وزن اکبر منقلب همزه  
 و فتح آن نیز آمده و فتح هم نشسته و عین بی نقطه و ما و آن کسی است که در کارگاه  
 بر روی دیگران کند و خود را میسجکانند باشد که احاطت همزه در زیادی یک  
 هم در آن متعین است و در صورت بر وزن فعل است و عکس نیست تا آنکه موازن  
 افعول بوده باشد یا اعتبار غلبت وزن و بکار اول مبداء استفاق درین دو  
 مثال بر تقدیر معقود است و اگر بر تقدیر فقدان شد استفاق غلبت بر  
 معقود باشد یا اعتبار بر وزن در صورت احتمال زیادی بر یک از این  
 دو وزن غالب الزامه با اجالت دیگری می رود بی همچنان احدی با دیگری چون



اسطوانه چه احتمال دارد که بهره اش زایده و وزن اصلی و موازن افعوله بوده باشد  
 و احتمال عکس نیز دارد تا آنکه بر وزن فعلواته بوده باشد و چون این دو وزن  
 در قدرت بهر نیکند این دو احتمال نیز مساویند و بعد از استفاق بر هر مقدار  
 است چه سطر و وسط بیک نیامده و دو احتمال مذکور در صورتی مساویند که  
 وزن مفتوحه افعولاته ثابت بوده باشد و الا البته موازن فعلواته خواهد بود  
 باعتبار آنکه این وزن ثابت است و تا بر هر دو احتمال و او البته زاید است  
 و اگر گویی ممکن است که بهره و وزن هر دو زایده و دو اصلی و اسطوانه موازن  
 افعولاته بوده باشد و این وزن ثابت است و بنا برین مشتق از سطر  
 خواهد بود که آن بهره آمده در لغت پس چه ضرورت حکم زبانی و او تا آنکه  
 تا آنکه لازم آید وزن نادر که آن افعولاته یا فعلواته است و لازم آید عدم وجود  
 منبذ استحقاق که لطن و سطر است جواب میگویم که این احتمال در اسطوانه  
 راه ندارد بدلیل آنکه جمع این ساطین آمده به استقفا و او چه باید در ساطین  
 منقلب است از الف اسطوانه که زایده است نه از واو که اصلی و لام الفعل  
 و بجز آنکه واو اصلی بوده باشد لام الفعل خواهد بود و حذف لام الفعل  
 در جمع اسم تلافی جایز نیست و اگر گویی که واو لام الفعل در ساطین نیامده  
 بلکه منقلب بیاشده و الف اسطوانه اقتاده جواب میگویم که نیز مجرب  
 است باعتبار آنکه وقوع کسره حرف بعد از الف جمع جایز نیست مگر آنکه گوی

از ان حرف تا ثابت بوده باشد با آنکه حروف وسط حرف مد زایده  
 بوده باشد و در ساطین چون بیک از ان سه حرف تا ثابت نیست  
 لا محاله باشد که یا حرف مد زایده بوده باشد و منقلب از حروف اصلی  
 نمی تواند بود حال حاصل آنکه اگر اسطرانه مؤلف از افولانه بوده باشد  
 باید که جمیع ساطین با ساطین اصلی بوده باشد مانند افاح و اقاجی در جمع  
 افحوانه پس ثابت شد که قول مص لمج ساطین غلط است از برای  
 انحصار اسطرانه درین دو احتمال که از سیاق کلام او بسط میشود و چون هم خارج شد  
 از بحث ذوالزیمه بیان نماید احکام املا را باین قول که اسطرانه آن بنجی یا فقهیه  
 نحو الکسره املا در لغت عرب منخوف گردانیدن خبرت از بنی که آن خبر اوست  
 و در اصطلاح نبات منخوف نمودن فقه است از حالت خود بوی کسره باین طریقی  
 که فقه نام گفته شود بلکه حرکتی متوسط میان فقه و کسره تلفظ شود و در حال املا اگر  
 بعد از فقه العسویه باشد املا الف یا نیر واقع خواهد شد یعنی که نه الف صریح  
 تلفظ میشود و از جهت الوجدان در تلفظ املا گفته که ان املا الف است بسوی کسره  
 و یا پوشیده مانند که تلفظ مص بهتر است از ان و در تلفظ چه گاه املا فقه متحقق شود  
 و بدین متحقق املا الف در صورتیکه بعد از فقه الف بزرده باشد مانند املا فقه یا قبل  
 تا ثابت در پیش رفته در حال وقف چنانکه بعد از ان مذکور خواهد شد و الوجدان گفته  
 که املا را از نحو زخموده نموده اند بنویسیم و بنویسند و اهل نجد و اهل حجاز بخوبی

بحث الاماره

بسیار از این است که در لغت عرب منخوف گردانیدن خبرت از بنی که آن خبر اوست  
 و در اصطلاح نبات منخوف نمودن فقه است از حالت خود بوی کسره باین طریقی  
 که فقه نام گفته شود بلکه حرکتی متوسط میان فقه و کسره تلفظ شود و در حال املا اگر  
 بعد از فقه العسویه باشد املا الف یا نیر واقع خواهد شد یعنی که نه الف صریح  
 تلفظ میشود و از جهت الوجدان در تلفظ املا گفته که ان املا الف است بسوی کسره  
 و یا پوشیده مانند که تلفظ مص بهتر است از ان و در تلفظ چه گاه املا فقه متحقق شود  
 و بدین متحقق املا الف در صورتیکه بعد از فقه الف بزرده باشد مانند املا فقه یا قبل  
 تا ثابت در پیش رفته در حال وقف چنانکه بعد از ان مذکور خواهد شد و الوجدان گفته  
 که املا را از نحو زخموده نموده اند بنویسیم و بنویسند و اهل نجد و اهل حجاز بخوبی

نموده اند که در چند موضع و محل اماله غالب است و اماله را می نامند و اماله را می نامند و اماله را می نامند  
 است و واجب دوم درین باب اولی بیان می نماید سبب اماله یعنی شرط جواز آن را  
 و بعد از آن بیان میکند موانع آن را یعنی امور که موجب عدم جواز است و در بیان  
 سبب اشاره نمود باین قول که سببها قصد المناصبه مکسره او یا او لکنون الک  
 منقلبته عن مکسور او یا او صایرة یا و مقتضیه او و لغواصل او یا ماله قبلها علی وجه  
 یعنی موجب جواز اماله یکی از سه چیز است اول قصد مناسبت کسره که مقدم است  
 بر الف ماله یا منخر است و آنان تفصیلی که عنقریب مذکور خواهد شد و دوم قصد مناسبت  
 یا یکی که مقدم است بر الف ماله و بلو حیان گفته که اکثر مناسبت کسره را در باب اماله  
 اقوی از بادالته اند و این ظاهر کلام سببیه است و اهل حجاز و جمعی کثیر از عربان  
 بسبب یا الله را تجویز نموده اند و بسبب کسره تجویز نموده اند لیکن در سراج الجکسل بیان شده  
 یعنی اماله را بسبب کسره تجویز نموده بسم انقلاب ان الف ماله است و از او و دیار  
 مکسورین چنانکه شراح در فیه حرث مکسور گفته اند بنا بر ظاهر این عبارت لیکن  
 بهر آنست که گوئیم در دوم از حرث مکسوره و او مکسوره است پس چه انقلاب الف از  
 یا مطلقا موجب جواز اماله است هر چند که منقلب از یا مطلقا بوده باشد چنانکه محقق  
 دانسته میشود و چهارم انقلاب ان الف ماله است از یا مطلقا خواه ان یا مکسور یا  
 و خواه مفتوح و بلو حیان گفته که بعضی از عربان اماله الف را بسبب انقلاب آن  
 از یا تجویز نموده اند بسم الله ان ماله در بعضی از اوقات برگردد و یا مطلقا چون الف

در دعا چه هرگاه بعینه مجهول نباشد الف آن منقلب یا مفقوده و گفته میشود  
 بعنم دال و کسر عین و فتح یا ششم مقدّم است فواصل قرات و بکر چون و البغی  
 و البکل اذ انجی که علت جواز اماله الف درو البغی قبله است فواصل  
 فقر است که بعد از دست و بحقیق اخرف بعد ازین واقع است چون اماله  
 فتحه دال عماد در است عماد السبب مناسبت اماله فتحه میم ان و این قسم را  
 مجاوزه مال نامیده اند بلکه ابو حیان چند سبب دیگر از برای جواز اماله بیان  
 نموده اول مشابهت الف مال با الف منقلب از یا چون الف در فعلی و فعلی  
 بفتح فا و کسر او خواه الف درین دو مثال زاید برای الحاق بوده باشد مانند  
 الف علقی بفتح عین بی نقطه و ذفری بکسر فاء نقطه دار و خواه الف ثابت  
 بوده باشد مانند رضوای و سکری بفتح را و سین و ذکری و کبضی که دال  
 و کاف و ازین قبیل است الف در فعلی بضم فا و فاعل بضم فاء یا الف سیان  
 عین و لام و الف درین دو مثال البته علامت ثابت است چون همی  
 و جباری بضم با و حاء و جلی و سکری بضم حا و سین دویم مشابهت حرفی که بعد  
 از فتحه مال است با الفی که ان الف مشابهت فتحه مال با الف منقلب از یا و ان  
 تا ثابت است چه در مضمرات اما فتحه با قبل تا ثابت جاز است خال که اماله فتحه  
 با قبل ان الف جاز است سبب اماله ان الف و سبب گفته که از عربی شنیدم  
 که یکلف به مرتبه مرتبه بعنوان اماله فتحه یا در مرتبه و اقله نه اقله بطریق اماله

فتح ذال و ز اخذه بسم قصد فرق میان اسم و حروف چنانکه سبب و نکته که در باب و کلام  
 امثال اینها از اسما و حروف بجا آید می کنند الف را بیا از جهت فرق میان این اسما  
 ممکنه و افعال و در حروف مجوز نیست چنانکه پیش نیز دانسته شد چهار مکتوبات  
 استعمال الف که مشتمل است بر این الف چنانکه باین سبب آید موده اند الف  
 الف را در حجاج و عجاج و الناس در حال رفع و نصب و از ابی عمرو و کسای الف  
 الناس در حال جر و مروت و بعد از ذکر اسباب بعد بیان منجمله احوال کسب  
 از آن اسباب را بقبضه شریطه و احوال سبب اولش را موده باین قول که فاعله  
 قبل الحذف فی نحو عماد و شملال و نحو جهان سوغه خفا و طحا و مع شده و بعد  
 فی نحو عالم و نحو در من کلام قلیل بعد و منها بخلاف من و از الراء و پس مقدرها اکا  
 کسوفها علی الکافض کجا و حوات بخلاف سکون الوقف و کما توتر الکسره فی المنقلبه  
 عن و او نحو من بایه و مال و الکباشا و کما تشد الفتا و المکا و باب و مال و الحجاج  
 یقر سبب و اما الراء و من و از فاعله الراء یعنی کسره سبب الف میشود و خواهد  
 ان کسره پیش از الف باشد و خواهد بعد از ان بکن بر کاه کسره پیش از الف نبوده  
 مجوز اما الف است بدو شرط یکی آنکه کسره در لفظ نبوده باشد مقدر پس آنکه کسره  
 ترکیب مروت یا حمد یا کباب یا زینت سبب کسره تقدیری است و نحو بخلاف عجب الله  
 که الله تقدیر ترکیب مروت بعد الله جایز است برای مناسبت کسره نطقی  
 و ال عجب و دوم آنکه بین کسره و الف کحرف مفتوح باشد مانند عماد یا و حرف نبوده  
 لیکن

۴۸۲  
بلیکن با سکون اول از آن دو حرف چون شمال کعبه شین و سکون نیم و اگر  
بسیما وسط دو حرف متحرک یا زیاده از دو حرف باشد هر چند که اول آنها ساکن بوده  
باشد در بنصورت اما الف جایز نیست چون غبنان در تثنیه غنبت و قبائل  
نون در تثنیه قنبت و چون برین قاعده نقص وارد بود بمثل در عمان و عمان  
کسره دال و الف سحر حرف واقع شده با آنکه تجویز اما الف در آن نموده اند  
جواب گفته که علت جواز اما الف در آن دو چیز است یکی تخفیف یا چه باعتبار عدم  
اعتقاد زبان بخرج آن در غایت تخفیف لفظ بآن واقع میشود و گویا که تلفظ آن  
شود پس بر گاه بیان کسره و الف سه حرف که یکی از آنها است بوده باشد  
با سکون حرف اول از آنها بمنزله آن است که بیان کسره و الف دو حرف  
ساکن الا اول بوده باشد و در بنصورت و آنست که جواز اما و دیگری شد و  
و نه در استعمال در همان در کلام یعنی باعتبار قلت استعمال آن اگر از کتاب  
حذف قیاسی در آن شده باشد مقصوری ندارد و بدینکه ظاهر کلام مصحح است  
که بر گاه بیان کسره و الف دو حرف متحرک بوده باشد اما الف جایز نباشد - ب  
و شیخ رضی گفته که بر گاه یکی از آن دو حرف متحرک نباشد چنانچه  
و نیز عباد در بنصورت اما جایز است باعتبار تخفیف و سپس بمنزله سینه و غیره  
ما خواهند بود و یک حرف بیان کسره و اما و وسط خواهد بود مگر در صورتیکه حرف  
نمائی ازین دو حرف تا حرف اول مضموم نبوده باشد چنانکه در غیرهاست